

نبی صادق و کاذب

قلب انسان همان قلبی که گفتیم در هر صورت خانه خداست مرکز عجیبی است این خانه خدا و این محل تجلیات الهیه همه چیز را در بردارد. تمام قلوب مرکز الهاماتند نهایت اینست که الهامات وارده بر قلوب اولاد شدت و ضعف دارند ثانیاً خوب و بد دارند. قلب ضعیف الهامش هم ضعیف است قلب ناپاک الهامش هم ناپاک است در قرآن مجید است (وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم) حضرت مسیح میفرماید (هر داری را از بارش بشناسید) و از اینست که حالات عارضه و آثار بارزه و تعولات طاریه بر قلب ابد و گونه تقسیم کرده اند یکدسته را تسویلات شیطانیه نام گذارده اند دسته دیگر را تجلیات ربانیه و الهامات رحمانیه نامیده اند با این مقدمه میتوانیم نبی صادق و کاذب را بی آنکه به او هام و خرافاتی قائل شویم واضح و آشکار بشناسیم. دو قلب قوی متعاقب میشود در بحر افکار معنویه و توجه میکند بمصالح و مضار اجتماعیه آن یک که با قوتش پاکی و طهارت توأم است و فی الحقیقه میخواهد برای بشر قوانین مفیده بیاورد مؤید بتأییدات غیبیه شده مردم از صاحب این خانه دل مدد باو میرسد تا بالاخره قواعد و آداب و رسوم میآورد که حافظ ناموس بشری است حارس وطن است مگمل روح است مہذب نفس است مصفی صفات و اخلاق است حافظ حقوق است و قس علی هذا مفید بحال آدمهای موجود و انسانهای هزاران سال بعد است. این قلب همین را خواسته و موفق باتیان آن شده صاحب این قلب را نبی صادق گوئیم و مصداق (ونزل روح الامین علی قلبک لتکون من المنذرين) شناسیم. آثارش ظاهر است آیاتش باهر است شمس رخشان است شمعش نورافشان است فاتحة کتابش توحید است بوحده ذاتیه خاتمة المقالش تهدید است از جزا و مکافات الهیه یعنی نبی صادق از هنگامی که لب باز میکند تا دمیکه دم در میکشد خیر بشر میخواهد موافق مصالحشان سخن میراند از ابتداء میگوید بمن ناظر نباشید بلکه بخدای غیب توجه نمائید (قل هو الله احد الخ) تا آخر هم گفتارش همین است اصول کتابش هم بر همین رویه است حدودش هم متضمن تمام خیرات است تبشیر و تنذیرش هم برای مصلحت است. بنابر این میگوئیم با فرض اینکه مبدا الوهیت ذاتاً و کتناً بیان او غیر معروف مانده باشد چون او بامور مضرة دعوت نکرده بلکه چیزهای بسیار نافع

آوردده که نواد بشر را حفظ میکند حقوق انسانرا بر چشمه علم و اخلاق نزدیک میسازد پس او نبی صادق است .

یکی دیگر را می بینیم که از قوت قلب خود سوء استفاده کرده یعنی این قلب را مرکز تسویلات شیطنانیه قرار داده اولین سخنش این بوده که خدای غیب ظهور کرد (جاء شاه لم یلد یولد ولد) (۱) یعنی کسی در پس پرده غیب نیست. هر گاه این سخن را هم بدون آلائشات دیگر گفته بود می گفتیم او نیز از این راه خدما تی تصور کرده و در نظر گرفته ولی وقتی دیدیم او هم سخیفه بسیاری را مقرون باین سخن داشته می فهمیم او خیر بشر را منظور نکرده بلکه شرور بسیاروی را در نظر داشته که خود را رقیب خدای غیب ساخته سپس بیانات سایر اش مینگریم می بینیم در هر بیانش تناقضی است و در هر گفته اش نباینی در شرق عقیده دارد و در غرب عقیده غریب سخن میگوید برخلاف شرق این حکمش مخالف آن حکم و آن لوحش مبین این لوح اینجا دروغ گفته آنجا تهمت زده از آن کتاب سرقت کرده در این خطاب بدعت نهاده .

این را بی جامدح و آن را بی جهت ذم کرده می فهمیم تابع امیال مردم است نه الهامات آلهیه حتی در صلح جویش فتنه ها خفته در تعالیم اخلاقیش عیب هانفته در سخنان روزانه اش لغزشها جاری شده در منشآت قلمیه اش غلطها ساری گشته لذا ثابت است که این شخص نبی کاذب است و پیرو تسویلات شیطنانیه است نه الهامات ربانیه .

حکمت ضاله و داله

نبوت و حکمت تالی تلویکدی بگردند. الهاماتی که گفتیم از قلوب سر میزند یا بر قلوب وارد میشود بر دو گونه است گاهی بصورت حکمت است بی آنکه توأم با نبوت باشد گاهی بصورت نبوت است و توأم بحکمت نبی صادق حکیم است اما حکیم صادق نبی نیست نبی کاذب هم حکیم نیست. همانطور که قلب قوی در نبوت دو حالت از صدق و کذب دارد قلب حکیم نیز دو حالت از ضال و دال دارد. یکی قلبش مورد الهامات حکمت آیات میشود و حکمت او داله است یعنی دلالت کننده بخیر است دیگری قلبش مرکز تسویلات شیطنانیه میشود و در حکمت تیرین کرده بالاخره حکمت ضاله از او سر میزند کمترین

(۱) مفهوم کلام مورزا حسینعلی بهاست در لوح مولودش که نبیل زرنندی بنظم آورده (رجوع شود بجلد اول کشف العیل)

اثر از حکمت ضاله اختراع توپ کروپ و گاز خفه کننده است و در معنویات دعوت باجرای شهوات و هتك نواهیس و ترك وطنخواهی است که پایه سیاست مدن است و برترین اثر از حکمت داله در طبیعیات کشف ادویه مفیده و صنعت سیاره و طیاره است و در الهیات دعوت بغداد پرستی و اخلاق مرضیه و امثالهاست .

استفاده مردم

بدیهی است نفوس شریره و ظالم و ظماع و غارتگر همیشه از حکمت ضاله و نبوت کذب استفاده مینمایند هر جهانگیر ظالمی میل دارد در کشورش حکمائی عرض اندام کنند که آلات التهاییه را بسرحد کمان رسانیده بالاترین آلات هادمه بنیان آدمی را اختراع نمایند و همچنین از انبیاء کذب قدردانی کرده سرآم جهراً آنانرا تقویت مینمایند تا بوسیله آثار شرارت بار ایشان بساط فریبندگی و جنایت منبسط باشد تفرقه و نفاق حکمفرما باشد تا بفساد (فرق تمد) فرق از تفرقه مردم سبادت ایشان معزز باشد چنانکه نفوذ صالحه پیوسته از حکمت داله و نبی صادق استفاده مینمایند زیرا غرضی ندارند حتی اگر دربارگاه سلطنتی هم جالسند نیت ایشان از سلطنت حفظ وصیانت مردم است و آنگونه نفوس همیشه در دیانت پیرو انبیای صادق اند و اگر هم نتخواستند بایند باشند باز بترجیح بلا مرجع قائل نشده دانی را برعالی مسلط نمیسازند برخلاف نفوس جا بهره که مخصوصاً ادانی را با علم باینکه اینها پست و زشت عقیده اند برعالی مسلط میسازند سنه الله التي قدخلت من قبل ولن تجد نسنة الله تبدیلا .

مرام یا ایدآل مؤلف

بر اثر سفسطه و مغالطه و انتشارات کذب بهائیان مرگز عده از مردم گمان کرده اند که نگارنده هیچگونه مرام و مقصدی نداشته و ندارد و من دون اراده روزی چند با بهائیان بوده و ایامی است که از ایشان بریده و اغراض منفعت جویانه داشته و روا نشده و قلم بر مغالفت کشیده و حتی اسرار مذهبی ایشان را که فاش نموده گمان کنند که فحش است و تهمت چه مشکل است باور کردن اینکه يك مذهبی اینقدر عقائد و عوائد سخیفه ناهنجار در آن باشد اما نگارنده بر اینگونه تهمت های رؤسای بهائی و تصورات

مردمان پیشبر ترتیب اثری نداده .

از مرام اولیه خود که سی سال در راهش صرف عمر و مال و حال کرده منصرف نگشته انصراف از بهائیت هم متضمن انصراف از مرام اصلی او نبوده و نیست و پیش از آنکه عین مرام و ایدآل خود را شرح دهد متعرض میدارد که نگارنده در يك خاندان مذهبی پرورش یافته بسیار کسان میدانند که پدرش از علما و صلحای مسلم مسام وجدش از فقهای اول درجه وجد امی او از خوشنویسان و شعراء وجد مادری اعلایش سلطان ابراهیم ادهم است و طراز شاعر معروف یزد نیز از ارقاب نزدیک او بوده است و بطوریکه کراراً گفته ام نه این اظهارات منشأ افتخار من است بلکه اصلاً افتخار را امر موهومی میدانم پس اظهار آن مراتب بر سبیل مقدمه و برای پی بردن بمقصود است که دانسته شود تربیت نگارنده تربیت مذهبی بوده که تا کنون نتوانسته است از قید مذهب آزاد شود و تا آخر عمر هم بهمین قید مقید خواهد بود ولی استعداد ذاتیم اقتضا داشته که در امر دیانت بحالت جمود و توقف و تقلید و تعصب باقی نمانده با تطورات و تحولات عدیده همقدم شوم تا به بینم شاهد مقصودم از کجا عرض جمال نماید و طایر منظورم از کدام فضا پروبال گشاید .

و خلاصه اینکه بر اثر مجاهدات و سودای حقیقت خواهی يك مسلك تجدید اسلامی در نگارنده ایجاد شد زیرا پس از جلوس بر مسند روحانیت و ریاست اسلامی و تتبع در اخبار و آگاهی از تاریخ اسلام و تطورات آن و مطالعه کتب ردیه مسیحیان و مشاهده ترقیات روز افزون ملل و دسیسه اجانب در تضعیف این دین حنیف و تنزل و انحطاط مسلمین و بالاخص علمای اسلام که خود هم در لباس ایشان بودم دیدم بقول شاعر

اسلام بذات خود ندارد عیبی * هر عیب که هست از مسلمانی ماست
و اگر ما مسلمانان خود را اصلاح کنیم و با تجدد و ترقیات دنیا همراه شویم عیبی باقی نمی ماند .

زیرا قرآن که مدرک شناسائی اسلام است تنها کتاب جامعی است که بین تمام کتب سماویه برجسته و قابل تفخیم و تعظیم است و لایق است که مطاع و متبع واقع گردد قرآن مانع و رادع هیچگونه ترقی مادی نیست و دال بر ترقیات اخلاقیه هم هست برخلاف فروع و طاریه و بدعتهای عارضه و اخبار متزلزله که صحت آنها نامعلوم است ذاتاً رادع ترقی مادی است و هادی

بترقیات اخلاقیه هم نیست و همیشه خصم لدود اصول مفیده را مسکوت گذاشته و روپوشم بر آن کشیده فروع لایغنیه و امور غیر معتبره را برخ مدعی علیه خود میکشد و ابدأ نمیکوبد اسلام کتابش محفوظ و متین است و سایر ادیان کتبشان محرف و متزلزل و غیر متین^۱ تورانی که نویسنده آن یکعده مورخین بوده اند اناجیلی که نگارنده آن یکعده مسیحیان بوده اند که حتی زمان مسیح رادرك ننموده اند زند اوستا که اصلا معلوم نیست چه بوده و کجارفته و چه اثر از آن باقی مانده و حتی معلوم نیست زردشتی که این کتاب بدو منسوب است در کدام زمان و از کدام خاندان بوجود آمده و بالاخره معلوم نیست که کلمه زردشت اسم است یا لقب اسم خاص است یا عام بقسمی که جمعی بر آنند که زردشتها متعدده بوده اند و این لفظ بمنزله لفظ برهمن است که بر وسای هندوداده شده و خلاصه اینکه کتب موجوده مذاهب هیچکدام قابل آن نیست که انسان اعتماد نماید و آن را کتاب همان پیغمبری که بدو منسوب است من دون تعریف بداند و بعلاوه مندرجات این کتب چیزهای مهمی نیست که قابل توجه و انکال باشد. احکامی در این کتب تدوین نشده است که مکلفی و رافع حوائج بشر باشد برخلاف قرآن که تنها کتاب کامل و جامع بدون تغییری است که (لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها) و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین در باره اش مصداق دارد. و اگر چه میدانم معترضین بر این سخن اعتراض نموده و گفته اند طیاره در کجای قرآن است و مکروب در کدام آیه مذکور است^۱ ولی من از آنجا که اینگونه اعتراضات را بکرات شنیده و همه را از حنجره معاندین اسلام حتی بهائیان که بظاهر تظاهر بتصدیق قرآن دارند و باطناً الدالخصام قرآن و اسلامند شنیده و جواب گفته ام و اجوبه شتی نیز در کتب اسلامیة از مصر و هند و خود ایران بقلم بزرگان اسلام درج شده و همه دیده ایم و یقین کرده ایم که نام طیاره و امثالها لازم نیست در کتب سماویة ذکر شود مگر بنأویل و رمزورموز این امور در قرآن مجید بسیار است و در سایر کتب دینیہ هیچ نیست چنانکه در قرآن است: والخیل والبغال والحمیر لکن کبوا و زینة ویخلق ما لاتعلمون: یعنی غیر از اسب و استر و الاغ که برای سواری و زینت شاست مرکبی خلق خواهد شد که حالیه شما آنرا نمیشناسید یعنی موتور و طیاره لذا در اینجا سخن را کوتاه کرده باصل مقصد خود میپردازم

هر عاقل منصفی که جهل و تعصب دامن گیرش نشده باشد میفهمد که

اگر بنام انسان دین را برای بشر از اهل و ادنی بقول متدینین و برای عوام بقول خواص لازم شمارد چاره ندارد جز اینکه اعتراف کند که اسلام بهترین ادیان و مذاهب است بشرط اینکه بسیاری از اخبار و روایات و ادعیه و قصص و مقاتل و معجزات جعلیه و عواید طاریه بر اسلام را بدو زریخته و مصداق فاضریوها علی الجدار که نص بیان ائمه است مجری داشته یک مطالعه منصفانه در اصل قرآن و سجایای منزل آن بکار بردی شك در آنجا زانورده ربه اسلامیت را برقه اطاعت افکنده فریاد خواهد کشید که ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا برکم فآمنالک .

جواب و سؤال مقدر

تقدیر سؤال اینکه از این مقدمات چگونه لزوم رفورم و تجدید در اسلام معرژ شد که مرام و ابده آل نگارنده این سطور شود؟ و چرا این مرام و مسلک در نگارنده ایجاد شد و برای این مسلک چه قدمهایی برداشت؟

جواباً عرض میشود نه تنها نگارنده بلکه هر کس سودای حقیقت طلبی و مصالح اجتماعی خصوصاً مصالح شرق و بالاخص مملکت ایران بر سرش باشد میفهمد در صورتیکه ممالک غرب که مهد تمدن گفته میشود حقاً ام باطلا پس از آنهمه ترقیات و توسعه علم و صنعت نتوانسته باشد استغناى عموم طبقات خود را از امر دیانت مسلم داشته باشد و در نتیجه نزد رسمیت مذهبی سرتسایم پیش آورده منتها در بعضی از ممالک مذهب را از سیاست منفک داشته اند و الا تهاک مذهب در همه دنیا شدیداً برقرار است چنانکه در انگلستان که مهمترین ممالک غربیه است چندان آداب مذهبی معمول است که اگر یک عده خارجی در آنجا نباشد روز یکشنبه بر اثر تعطیل رسمی نان بدست کسی نخواهد آمد .

در این صورت ممالک شرقیه که مهد مذاهب و مطلع ادیان بوده بطریق اولی استغناى خود را از امر دیانت نتواند حاصل کرد و چون در مذاهب بدعتها و عواید و مضافاتی است که نتیجه افکار کوتاه متسکین بدان مذهب است نه جزو اصول و حدود منصوصه و بالاخره تقالیدی در مذاهب است که آن تقالید مختلف و هائیه تنازع است و همان تقالید است که ملل را محدود و مقید کرده و در زنجیر اسارت برده و وسیله حمله مخالفین آن شده و بهانه دست منفعت جوئیان گشته اینست که در بعضی مذاهب مانند مسیحیت رفورمهایی اعمال شده و همان رفورم و تجدید سبب بقای آن مذهب و رفاهیت حال

سیاستمداران هر دو گشته چنانکه اگر در مذهب مسیح پرستان پیدانشده بود هنوز زمام اقتدار در دست پاپ و اساقفه بود و حوزه کشیشان مسیحی چنان بود که نیگذاشت نه مذهب مسیح ترقی نماید نه حکومت روی رفاهیت به بیند اما پس از هیجان عالم مسیحیت و اصلاحات لوتری آن معذور مرتفع و این رفاه حاصل گردید و بیش از پیش مقاومت با اسلام و با عبارتة اخری وسعت دایره تبلیغات مسیحی صورت عملی بخود گرفت .

حال در مذهب اسلام نظر کنیم می بینیم اگر عیناً حالت آنروز مسیحیت را ندارد ولی بصورت های دیگر دچار محظورات است و باید دفع محظور از آن کرد تا حکومت راحت و عقائد وجدانی مردم محفوظ بماند . فرض کنیم که ما بخواهیم مطابق رای برخی اجنبی و اجنبی پرستان رفع محظور را بدین صورت عملی نموده آرزوی دل مسیحیان دنیا را بجا آورده اسلام را ترك کنیم و همه با مسیحیت هم آغوش گردیم یا مطابق افکار کوتاه عده معدودی بخواهیم بدین اجداد خود که کیش زرتشت بوده برگردیم آیا ممکن است! بی تأمل عقل جواب نفی بمانداده میگوید ابدأ ممکن نیست زیرا مسلماً ترجیح بلامرجح امری غیر معقول و سیری قهقرائی و غیر طبیعی است مسیحیت در دنیا بود و نتوانست از سیل ترقی و تمدن اسلامی جلو گیری نماید چرا؟ برای اینکه مطابق طبیعت دنیا و مصالح اجتماعی و ادبی دیانت اسلام چامعتر و مفیدتر بود و حتی بایستی عالم مسیحیت را در خود مستهلك کرده باشد نهایت اینکه مقتضیات آب و هوا و طبایع متباینه که غرب غیر از شرق و شرق میان غرب بوده باضافه بعضی سیاست های تو بر تو بطوریکه انتظار میرفت اسلام در جهان غرب نفوذ نیافت و بشرق اختصاص یافت خلاصه پس از آنکه دیدیم اسلام بدعاً نافذ شده مسیحیت و یهودیت شرق را در خود مستهلك ساخت و مجوسیت ایران را ازین برانداخت میفهمیم این دیانت بعدی منقطع نخواهد شد که حتی مسیحیت یا مجوسیت بر او غلبه نماید و برای آزمایش بس است همان خرج های گزافیکه فزون از سیصدسال است عالم پرستان در راه تبلیغات مذهب خود متحمل شده و یک نفر را از روی صدق و حقیقت بخود جلب نکرده برخلاف اسلام که بدون هیچگونه تبلیغی و بی هیچ صرف مال و وقتی بصرف فطرت نافذ خود گروهی از مسیحیان و متمسکین سایر ادیان را بخود جلب نموده و مینماید پس فرضیات سابقه کلا باطل و این اصل محرز و مسلم است که اسلام بر احترام و نفوذ خود باقی بوده و خواهد

بود . حال بینیم آیا صلاح اسلام و مسلمین در همه جا خصوصاً ایران بر این است که تمام متمسکات اصولیه و فروعیه‌شان بر حالت حاضره بماند یا باید اصلاحاتی در آن جاری گردد ؟ نهایت بدست اهلش . بعقیده نگارنده عالم اسلام محتاج تجدید و رفورم است . عالم اسلام محتاج اصلاحات است . عالم اسلام بنام معنی باید در صدر خود قرار گیرد یعنی حصر در قرآن و معهود (ص) شوه و بدعتهای طاریه بر آن متروک گردد . اگر يك نظر پشت سر افکنده تاریخ گذشته اسلام را در ایران از جلوی نظر بگذرانیم خواهیم یافت که ایران در اسلامیت خود طریقه خاصی را اتخاذ نموده و در هر دوره اصلاحات مقتضیه را بطوریکه از اساس اسلامیت دور نباشد و بمصالح مملکتی نزدیک باشد اعمال کرده چه اسلام دین جامع کامل الاطرافی است که با هر گونه اصلاحات زمانیه سازش داشته و دارد . حتی در نص توفیق مبارك این عبارت مندرج است (و اما الحوادث الواقعه فارجعوا الی رواة احادیثنا) هر چند اصلاحات گذشته در موقع خود خوب بوده و بنفع مملکت هم تمام شده ولی باز بر حسب مقتضیات زمان اصلاحات دیگری لازم افتاده که باید علماء و فقهاء و حکماء از اهل عمومه و کلاه آنرا مجری دارند . مثلاً همان اصلاحاتی که سلاطین صفویه اعمال نموده ایران را از برزخی بیرزخی انتقال دادند چون مقتضیات زمان تغییر کرده آن عوائد هم صورت دیگری بخود گرفته که ایرانی را بسوهوم پرستی متهم ساخته و طبعاً باید در آن عوائد اصلاحات دیگری کرد تا صورت نوین بخود گرفته از تهمت کهنه پرستی برآید و اصول و اساس محکم اسلامی هم نه تنها برقرار بماند بلکه بر پایه متین تری استوار گردد .

مصلحین باید چگونه باشند ؟

بعقیده من مصلحین یا مصلحی که بخواهد يك همچو اصلاحات مهمه را عهده دار شود اولین شرطش اینست که قطعاً و یقیناً از سیاست برکنار باشد زیرا اگر بخواهد طرفدار سیاسی باشد یا تحت نفوذ و سیطره یکی از سیاستهای داخله و خارجه واقع شود بکلی آزادی فکر او گرفته شده باید اصلاحاتی را که در نظر دارد محدود بحدود آن سیاست سازد و برای نفع آن سیاستی که بر او حاکم است کار کند و در نتیجه بجای نفع ضرر حاصل مینماید لذا مصلح مذهب باید مانند آن باشد که اساساً کلمه سیاست

بگوشش نغورده است و بقول یکی از رفقای مصری ذکرش این باشد که
اعوذ بالله من السياسة وسينهاو يائها وسينها الثاني وهاتمانا نيا بايد چنين مصلحين
يا مصلحي بقدری منقطع و بی طمع باشد که حقیقه در نظرش زر و سیم
با سنک ریزه فرقی نداشته باشد از دنیا نخواهد مگر لقمه نانی که سد جوع
او کند و اگر آنها نرسید مضطرب نشود و از عقیده خود دست بر ندارد
جانت بدهد و برای نان بطرفی نگراید حتی برای انجام مقصد خود زر
نخواهد تا قوه دارد کار کند و چون قوه اش منقطع شد بقیه اصلاحات خود
را که در نظر داشته بگذارد و بگوید اهلش پیدا خواهد شد برای انجام
و اتمام این کار و نگوید حالا دیگر برای اختتام و انجام عمل ناچارم دست
بمادیات دراز کنم زیرا دراز دستی بمادیات همانست و کوتاه دستی از
معنویات همان بالاخره باید مصلح آیت مؤسس باشد یعنی همان قسم که
پیغمبران مرسل خود را بدنیایا الودند او نیز آلایش نجوید و همواره بپاکی
و تزییه صرف قدم زند

ثالثاً مصلح باید از روی حقیقت با دوست و دشمن یکسان معامله
نماید و در نظرش تمام مردم یک مقام را دارا باشند و در نتیجه اگر اشخاصی
بر او حمله کردند او بر ایشان لساناً و قلماً حمله نماید اگر او را تکفیر
کردند او کسی را تکفیر نکند و خلاصه اینکه صبور و وقور باشد و هیچ
چیز او را از مقصد مقدسش منع ننماید و در دعوتهای خود لین العریکه و
رؤف و نیکی معضّر باشد ولی در دعوت مردم بر قبول اصلاحات لازمه قصور
ننماید یعنی از ابتدا مصالح حاضر کند و اصلاحات مذکوره را که بیپاشرت
یک شخص یا جمعی انجام گرفته باشد در دست گیرد و محسنان آن را با
بهترین بیان بفهماند و بقبول دعوتشان نماید و در هیچ مقام کمترین خشونت
و غرور بنخود راه ندهد.

رابعاً مصلح باید هر چه را خود نفهمیده و یقین نکرده علی العیا
بدیگران نیاموزد و هر چه را فهمیده و دانسته اگر منشاء و مبدا آن از
علما ادباء حکماء حتی انبیا است گوینده آنرا نوری نشان دهد و ابداً برای
استراق ادبی حاضر نشود بلکه گفتار دیگران را مسکوت و در بوته ابهام
و اجمال نگذارد که در این کار عیبهای بزرگ و تقصیرهای عفو نشدنی است
و خائن در کلام دیگران یا منجمج در آن برانب بدتر از خائفت در
اموال و نوامیس است.

خامساً مصلح باید از کلمات مغلقه و مبهمه و سخنان شبه‌پهلواحتر از جوید که آنگونه سخنان خود حاکی از سیالیت است بلکه باید واضح و آشکار جوهر مقصود را ببرد و بفهماند و صراحت لهجه داشته باشد و از تباین و تناقض پرهیزد و رویه مستقیمه خود را تابع امیال این و آن نسازد و از احدی مدح و قدح نگوید و ننویسد.

سادساً مصلح باید از حب جاه و ریاست برکنار باشد چه گفته‌اند (آفة الزعماء ضعف السياسة و آفة العلماء حب الرياسة)

سابعاً مصلح باید تمام مراتب مذکوره و سایر ملکات فاضله را بدون ریا از روی حقیقت دارا باشد چه اگر همه سلاطین بکوشند که تظاهر و ریا کسی را بپرده فریب و خدعه بپوشند بالاخره برکه از کار خواهد برد افتاد و متظاهر ریاکار از صمیمی نکو کردار ممتاز خواهد گشت. اما قدمهایی که نگارنده برای جستن مصلح امور اجتماعی و مذهبی در ایران برداشته و تا کنون او را نهجسته نهایت بعضی کسانرا بی ضرر دیده و بهائیان را بر ضرر بقراری است که ذیلاً تقریر میشود.

قدم اول

اولین قدمی که در راه مطلوب خویش برداشت قدم مجاهدت و تحقیق بود در کاوش از گفتار و رفتار دیگران چندانکه با کشیش ملکم آمریکائی درینزد الفت و مؤانست نمود بطوریکه مورد ملامت مریدان خودش و پروا نکرده دوستی را ادامه داد و مباحث بسیاری ببیان آورده بالاخره بقدری سخنان کشیش مذکور را ساده و بی مغز شناخت که عاقبت دل از سخنان او برداشت و یقین کرد که شخص دین خواه بهتر از دیانت اسلامی که جامع معقول و منقول و حاوی فروع و اصول و متضمن فلسفه و حکمت و کافل خیر و سعادت است دیانتی را نخواهد جست سپس در مقام نخست از متجددین برآمده اولین قدم در تجسس از حال مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی (افغانی) طلب ثراه برآمد.

و هر چند نسبت بآن سید بزرگوار نیک بین شد و دانست که سید در رشته اتحاد اسلام و تجدد و قوام آن کار میکند ولی پس از آگاهی بر سیاست مداری او دانست که او برای اسلام و تجدد آن کاری نخواهد ساخت چه گفتیم مصلح مذهبی با مصلح سیاسی دو تا است و بقول مردم با یک دست دو هندوانه

نتوان برداشت خصوصاً این دو هندوانه (سیاست و دیانت) که یکی گرداست و دیگری دراز و همان تعالف شکل کافی است برای اسقاط هر دو مجلاً یقین کردم که سید مرحوم بیشتر در خط اصلاحات سیاسی است نه مذهبی و اگر در اصلاحات مذهبی هم قدمی بردارد موفق نخواهد شد چنانکه مدتها در هند کوشید که بین هندو و مسلمان اصلاح دهد و موفق نگشت ولی نیت او قابل تقدیس است و معلوم میدارد که بر روح سیاست و دیانت هر دو آگاه بوده. مجلاً پس از چندی سری در کلمات میرزا آقاخان کرمانی بردم و انصافاً جز جمله بر مجلسی و علمای اسلام و انتقاد از بهائی و عباس افندی و گاهی فلسفه‌های کهنه یونان و یاره کلمات که اقتباس است و متأسفانه در معرفی گویندگان هم افعال شد دیگر چیزی نیافتم و در نتیجه دانستم که از اساساً در فکر اصلاحات مذهبی نبوده ایامی چند در فلسفه بیان (کتاب باب) چیزها نوشته و وقتی در تمبر بکتاب اخبار کلماتی تلفیق کرده و بالاخره راه اصلاحی نشان نداده زیرا اهلیت نداشته و از کلمات مفرد و مرکب و نیز صرف نظر کردم و همواره مایل بودم که مصلح و مجددی را شناخته باشم که حرارت قلبم را فرو نشاند تا آنکه بامر خوش ظاهر و بد باطن بهائی بر خورد کردم و این قدم دوم است که باید بگویم چرا آمدم و چرا رفتم؟

قدم دوم وادی منجوف بهائیت

(چرا آمدم و چرا رفتم؟) البته خوانندگان از این عنوان تعجب میکنند پس باید بگویم که اعتراض بهائیان است که بکرات گفته‌اند چرا آمدمی و چرا رفتی؟

گرچه این سؤال مضحک را که مانند چیز بهائیت مضحک است در مجله نمکدان بطور اجمال چنین جواب گفتم (آنچه شمارا یقین بود مرا گمان افتاد لذا آمدم و هرچه شمارا گمان نیست مرا یقین شد لذا رفتم یا بر اثر شنیده‌ها آمدم و بر اثر دیده‌ها رفتم) ولی این مجمل را باید مفصل کرد تا کنایه نفهمان بلید بفهمند بناء بر این میگویم آمدم برای این بود که مصلح ایران و اسلام را میجستم و رفتم برای آنکه مفید ایران و اسلام داشاختم اول چیزی که مرا به بهائیت متوجه کرد این جمله از کتاب مستر جکسون امریکائی بود (باب مصلح ایران) بمحض تصادف بدین جمله گمان کردم شمس مقصودم طالع شده و تصور نکردم که محض اغفال و اخذاع ماسرقیان

بالاخص ایرانیان آنگونه کلمات استعمال و نشر شده تنها مقصود آنگونه نویسندگان تفرقه و تشتت بین مسلمین است لهذا کلمه مصلح ایران که از دبری در ذهنم خلجان داشت مرا بر کنج کاوی دلالت کرد و باز از بعضی تقریرهای کنت گوینو فرانسوی و مسیو نیکالا و امثال آنها که بعد فهمیدم همه مقالاتشان بقلم مبلغین بهائی بوده و نظر بمقاصدی که در شرق دارند آنها را در طی تألیفات خود گنجانیده اند فکرم تقویت شد و بر تحقیق مصمم گشتم. آنروز حالت من مانند حالت امروز برخی از جوانان کم اطلاع بود که شیفته و فریفته غربیان شده هر گفتار را بدون اینکه بفهمند چه حیلۀ در زیر پرده آن مکنون است همین که منسوب بغربیان شد می پذیرند عیناً بر آن ریه بودم. مجلاً از طرفی دلباخته گی بتمدن و راستگویی و علم و صنعت غربیان و از طرفی مالیخولیای اصلاحات مذهبی که باید در اسلام جاری شود این دو فکر مرا سوق داد بتحقیق در امر بهائی و بلادرنک از یک فرزند دشتی که شنیده بودم بهائی است کتاب خواستم و او بعضی کتب حضرات را بمن داد مانند فرائد و ایقان و هفت وادی ولی مطالعه این کتب بقدر ذره در من تأثیر نکرده بیشتر امر بهائی را در نظرم موهون ساخت فقط چیزی که شد این بود که بر حسب بیخیالی و سادگی خودم کتب مذکور را بشیخ حسین پیشنماز ولد حاج عبدالغفار یزدی که تازه دوسه سالی بود از نجف آمده و در تفت بامامت جماعت منصوب شده بود ارائه دادم و مباحثاتی بمیان آوردم تا در نتیجه تبادل افکار مقاومتی بسزا کرده کتب مذکوره را جواب بنویسیم ولی شیخ مذکور بر اثر رقابت محلی که مایل بود حیثیات مرا از میان برده مسجد و موقوفات متصرفی مرا تصرف کند در خلوت دم از ملایمت زدودر غیاب من بر منبر برآمده مرا بملذهب بهائی نسبت داد و از آن پس هرچه من دفاع کردم مؤثر نیفتاد و خواهی نخواهی مرا از محیط اسلام دور و بمحیط بهائی نزدیک ساخت زیرا هرچه مسلمین قفائی زدند بهائیان آغوش گشودند و بالاخره کار من به هجرت کشید و در همه جا بهائیان استقبالهای شایان کردند و مرا محکم در آغوش محبت گرفتند.

قلم سوم

در محرم ۱۳۲۰ هجری نگارنده بر اثر هیاهوی مردم از تفت هجرت نمود در حالتیکه بقدری از بابیت و بهائیت بی خبر بود که حتی اسامی

رؤسا را نمیدانست فقط اسم باب و بهائی شنیده بود و نمیدانست بین آن دو چه نسبت بوده و هر کدام از اهل کجا و چه داعیه داشته‌اند و نه تنها من بلکه همه مردم ایران و سایر نقاط چنین بوده هستند .

حتی خود بهائیان از حقایق تاریخی این امر بی‌خبرند و مخالفت ایشان با ارباب اطلاع بر اثر همان بی‌خبری . باری اول کسی را که در یزد ملاقات کردم حاجی میرزا محمدتقی شیرازی بود و بعداً دریافتم که او پسر خالوی سیدباب بوده . این سید را در سنی متجاوز از هشتاد سال دیدم و اول چیزی که بن‌نشان داد عکس قلمی باب بود که کپی آن در اول کتاب طبع شد و چون از داعیه‌اش پرسیدم عیناً همان حرف مسترچکسون را گفت (مصلح ایران و اسلام) گفتم میگویند او ادعای بالاستقلال دارد خود را مهدی میداند احکام جدید آورده بناء کرد قسم یاد کردن که اینها همه تهمت و افتراست برخاست و چند کتاب از آثار باب آورد و عبارتی نشان داد که در شرح کوثر است مبنی بر اینکه قائمیت فرزند امام حسن عسکری را تصدیق دارد حتی نواب اربعه را تصدیق دارد و هر کس منکر باشد کافر است علیه لعنة الله علیه غضب الله علیه و عطا الله الی آخر .

فکر من تقویت شد که معلوم است مردم بیخبرند و او دین تازه نیاورده و شاید اصلاحات لوتری را در نظر داشته که بعضی از نویسندگان اروپا بلفظ مصلح او را معرفی کرده‌اند .

پس از چند روز از یزد وارد کان سفر کردم در حالتیکه تمام مایملک و لوازم زندگانی من از باغ و خانه و اتانیه و املاک موقوفه خصوصی و عمومی در تفت است و خودم بانوشه مختصری حرکت کرده‌ام . در اردکان در منزل عبدالعسین منقل‌ساز دیدم مادر و زنش که از همان اول مرا یک‌بایی تمام عیار تصور نموده و بی‌پروا نزد من آمد و شد می‌کردند حرفهای دیگری می‌زنند که گویا نمازی غیر از اسلام و احکامی جز احکام اسلام در دست دارند و بویهای دیگری هم استشمام میشود ولی عبدالعسین بزودی دریافت که من بی‌خبر و مبتدی هستم و با اصطلاح خودشان مطلب را در پرده حکمت و بقول من در پرده دروغ و حیل مستور ساخت سپس وارد استان اصفهان آمدم بایمهای اردستان مرا مانند یک مهاجر بهائی پذیرفتند و بعد دانستم که از یزد از طرف حاج میرزا محمدتقی شیرازی مذکور سفارش کتبی یا تلگرافی شده در

آنجا هم پس از یکی دو روز فهمیدند که من از قضایای بی اطلاع و کج دازو مریز با من صحبت میکردند که بقول خودشان بی حکمتی نشود و من از ایشان رمیده نگردم. از هماندم حس کردم اگر بنخواهم حقیقه از اسرار کار خبردار شوم باید خیلی ستار باشم و از هیچ سخنی تعجب نکنم و هیچگونه غلطی را که در کلماتشان می بینم اظهار ندارم بر اثر این رویه بایان اردستان از بیان عقائد مذهبی خود تا آنجا که ممکن بود دریغ نمیداشتند ولی باز هم میفهمیدم که خیلی حرفها در پرده است که باید پس از چندین سال و ماه متدرجاً قابل شوم و دریافت کنم؛ در اردستان مختصری از احکام کتاب و تاریخ بهائیت آگاهی یافتم و تا این درجه دانستم که میرزا حسینعلی و پسرش اگر هم مقاصد دیگری دارند اغراض خود را بصورت مذهب جدید و احکام تازه در آورده اند و در نتیجه از صورت اصلاح اسلامی خارج ولی باید عمقاً فهمید که چه منظوری در زیر پرده دارند؟ و چه شده که بابوبها اعداد را بر نوزده قرار داده و یک تقسیمات بسیار بی معنی برای سال و ماه قائل شده سال را بر نوزده ماه و ماه را بر نوزده روز قرار داده اند و از این قبیل بسیار است که در موقع خود دانسته خواهد شد. در اردستان از پرده پوشی و همراهی و ملائمت ولینت عربکه خود این استفاده را کردیم که خانواده فتح اعظم بر بهائی بودن ما یقین کرده از طرفی محرم خود ساخته میرزا نورالدین هشت ساله و میرزا فتح الله ۱۲ ساله شان را با چند طفل دیگر برای تعلیم و تعلم بما سپردند و از طرفی عباس افندی توصیف کاملی از بنده نوشته صدور لوح او را برای تشویق من تقاضا کردند و اینست اولین لوحی که در اردستان از اثر قلم عبدالبهاء بمن رسیده.

هوالله

ای سنی عبدالبهائیا تو عبدالعسینی و من عبدالبهائیا، این هر دو یک عنوان است و این عنوان آیت تقدیس در ملکوت رحمان زیرا عبودیت جمال مبارک (۱) نور جبین مبین است و زینت حقایق مقدسه اعلاجلین؛ پس تو نیز باید مانند عبدالبهاء دزهر دمی در دام بلائی افتی و در هر نفسی اسیر نفسی گردی این دلیل بر قبول در درگاه رب غفور است. چون رو از غیر حق بتافتی از تفت خروج یافتی الخ.

لازم نیست بگویم در حق کسیکه بناء هست اول مغرب مذهب او باشد
و در حق کسیکه بناء هست پسرش شوقی افندی ابلیس و لعین و کرم مهین
و بالاخره الفاضلی که خود لایق آنست و دشنامهای خنده آوری که حاکی
از کمال غضب است و بقول مردم دلیل بر چرزدن است درباره اش بنویسد
(چنانکه عین لوحش را در این کتاب خواهید خواند) در حق همچو شخص
چنین عبارات در چنان موقعی که هنوز وجهاً من الوجوه عقیده اش معلوم
نشده و دوسه ماهی است دست طبیعت و رفتار بعضی بیفکران او را از محیط
اسلام بمحیط بهائی انداخته تا چه اندازه غفلت و جهل صاحب لوح را میرساند.
زیرا سنی عبدالبهاء بودن و باعباس افندی يك عنوان پیدا کردن اگر چه
در نظر تمام مسلمین و مسیحیان و تنگنظر ملل کمال توهین و تنزل است ولی
در نظر نویسنده لوح اعطای اعلی القامات است چنانکه در مدت ۱۸ سال
هموم بهائیان این لوح و امثال آنرا که براتب بیشتر و بالاتر هم در حق
قائل شده همه را بهمین نظر میدیدند و اعلی رتبه که پس از عبدالبهاء در حق
کسی قائل نبودند در حقم قائل بودند. (و روحی لتراب اقدامك الاطهر الانور
فداء) بمن مینوشتند و شاید صدها از آنگونه مراسلات که از طرف معافل
و بزرگان بهائی بمن رسیده هنوز موجود دارم. خلاصه این استفاده را
ما از دولت سر خاندان فتح اعظم و از برکت تدریس آقای نورالدین
خان فتح اعظمی حاصل کردیم پس از ششماه اقامت در اردستان ناگاه
کوکب اقبال مطلع شد و در مبلغ میرزا بهائی یکی از پی دیگری باردستان
نزول اجلال فرمودند و بمن بنده بی خبر را تاحدی از حقائق بهائیت خبردار
کردند اول میرزا محمود دوغ آبادی مشهور بفاضل فروغی که در آنروز
مهمتر از او کسی نبود و او را کره نار میگفتند و ثانی میرزا محمد تقی
ابهری «ابن ابهر» که جزو آبادی اربعة امر بهاء بود (پدر دکتر عبدالرحیم
ایادی) که چندی شاگرد درس تبلیغ من بوده و من او را تا بیروت برای
تحصیل بردم و قصه ها از او دارم مجلا و رود این دو مبلغ که فاصله بیست
و رودشان بیش از دوماه نبود ابواب کثیره بر روی من مفتوح ساخت و
فیوضاتی که از ایشان حاصل شد اطلاعات ذیل بود که بطور فهرست اشاره میشود
۱- الوهیت میرزا حسینعلی بهاء اما نه بطور وحدت که منحصر بفر
باشد بلکه بطور وراثت که او خدا بوده و بعد از خودش عبدالبهاء پسرش

خدا شده و امروز هم سرأ بلکه جهراً همان الوهیت را در شوقی افندی
قائلند بشهادت افعال یکی از مبلغین که شاید عین آنرا نشر کنیم و بدون
شبهه این خدای بالوارثه منادم که نامی از بهائیت هست در خاندان بهاء
خواهد بود منتهی همه کس نمیگویند و هر کسی را محرم نمیدانند که پرده
از این الوهیت با شرافت ا در حضورش بردارند .

۲ - پیشسازی بهائی بنماز عجیب و غریب و زیارت نامه عجیب تر که
بند و زنجیر صحت عبارت را از آن برداشته اند بهمت این دو مبلغ عاقل ؛ در
آنجا مجری شد و دانستیم اینکه نماز جماعت را قدغن کرده اند برای اسلام
است و خودشان بنوعهای دیگری که هر پهنده بر آن خواهد خندید مجری
میدارند و بالاخره آخوند بازیها تعزیه گردانیهانوحه خوانیهاروضه خوانیها
بصورت دیگر در میانشان متداول است و مجری اعظم آن این دو مبلغ
بودند و رسواتر از آنها میرزا قابل از اهل آباده بود که روحیات بهائی
را آنطور که هست نشان داد و دانستم که همه مطلبها اینست که آخوند
مسلمان کاره نباشد و آخوند بهائی جای آنرا بگیرد منتها آنجا از فضائل
یکدسته پیشوایان مقدس روحانی و عالم سخن مبرفت اینجا از فضائل یکدسته
مردمان بدنام و بد عملی سخن میرود که اعمال زشتشان از معله عربهای
ظهران گرفته تا بغداد و اسلامبول و عکا و حیفا و قبریس را پر کرده و دسائس
سیاسی ایشان و خیانات وطنی آنها شرق و غرب را فرا گرفته و هر دم بوسیله
مبلغین از آن اعمال زشت پرده پوشی میشود و حمل بر صحت میگردد که
هرچه را مظهر امر مرتکب شود آن عین صواب است !!!

۳ - روح و سر معاشرت مبلغین با زنان بهائی (ولی زنهای جوان)
بهمت فروغی و این بهر هر دو واحدأ بعد واحد هر ض اندام نمود منتها
باسم اینکه چون حکمت اقتضاء ندارد که همومی باشد فقط باید زنها در
مجلس خاص حضرت مبلغ را ملاقات و زیارت کنند و از وجود او متبرک
گردند و این قضیه در یزد بقسمی علنی شده و کار را خراب کرده بود که
خویش و بیگانه حتی فراههای حکومتی مطلب را تشخیص داده بالمسأل
مسئین غیور طاقت نیاورده در سنه ۱۳۲۲ قمری آغاز بلوی و شورش کردند
و واقع شد آنچه که احدی جز خود بهائیان عهده دار گناه آن در دنیا و
عقبی نبوده و نخواهد بود . در اینجا حرف بسیار است که اگر کلمه از

آن اظهار شود باز میگویند دشنام داده و افتراء زده . بعلاوه هر چه باشد بهائیا هموطن مايند . منتها فريب شياطين جن و انس خورده اند و بقدر امکان بايد از كشف امور مستهجنه شان صرف نظر نموده از مطالب لازمه سخن گفت و از گفتار نالازم گذشت . لذا هيچ قدر ميگويم كه بعدها خودم جاي فروغی و ايادی را گرفته ام و حتی در هر نقطه وارد شده ام بهائيات گفتند كه احتراماتی كه در حق تو منظور شد بيش از احتراماتی بود كه در حق ايادی و فروغی منظور ميشد لذا کسی را نرسد كه بگويد باطن اعمال مبلغهای مذکور بر تو پوشیده است و تو اشتباه کرده بلکه اعمال تمام مبلغين بهائى و سر جنبه و شور زنان بهائى در حضور مبلغ و روح مجالس درس اخلاق و تبليغ كلا بر من مكشوف است و در هيچ نقطه نبوده است كه بمعرض آزمونيش در نيابد و بالاخره رفتار اهل بها و مبلغين ايشان خوب يا بد قابل هيچگونه محملی نيست كه تصور شود فلان قضيه بي رضای رؤسا واقع شده يا فلان رفتار خودسرانه بوده بلکه هر چه بوده هست در ساحت رؤسا مكشوف و معلوم و بر طبق رضای ايشان بوده و هست نهايت هر كس زياد پرده دري کرده طرف نصيحت رؤسا شده كه حكمت كنيد . يعنى مطالب را معرمانه انجام دهيد ! و عجب در اينست كه بلوای يزدي كه نتيجه زشتكارىهای بهائيان از طرفی و دسائس سياسی از طرفی بوده (در عهد حكومت جلال الدوله) يك همچو قضيه را صرف مذهبی قلمداد کرده حتی حاج محمد طاهر مالپيری بی سواد را بر تالیف کتابی و ادار کرده اند كه عيناً مانند كتاب جوهری راجع به حوادثی است كه قطعی الوقوع و مقدس بوده اما اين كتاب متضمن يك سلسله حرفهای ضعیف و بی حقيقت است كه بتصنع نوشته شده و روحیات آن از تقدیس مقدس بود، و همان كتاب وسيله دست مبلغين كه تعزیه گردان و روضه خوان بهائيند شده !

اينك از صورت تلگراف اتابك اعظم بحكومت يزد كه ذیلا درج ميشود بسیاری از امور مكشوف ميگردد و مخصوصاً بخوبی فهميده ميشود كه دستهای سری اين فتن را ايجاد ميكرده و بهائيان را بسمت اجانب سوق ميداده و دولت از اين حيث نگران بوده .

صورت تلگراف



اداره تلگرافی دولت علیه ایران

از صاحب قرآنیه به یزد ۱۳۲۰

نمره | عدد کلمات | تاریخ اصل مطلب | اطلاعات

جواب المثنی | | روز | ساعت | روز | صورت است

حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد امجد والوالا آقای جلال الدوله حکمران یزد دام اقباله الوالا تلگراف دایر بمسئله واقع رسیده بعرض خاکپای مبارک همایونی روحانفداه رساندم میفرمایند در این مسئله مکرر تلگراف کرده اید و جواب داده شده است و از اینها گذشته این مسئله یکی از مسائل مسلمه و جزو تکالیف حکومت است که نباید بگذارید کسی بکسی بهر اسم و رسم و عنوان که باشد تعدی و زیادتی کند تاچه رسد بقتل و غارت و آتش زدن و غیره که تمام اینها خلاف نظم و امنیت و آسایش مملکت است و هر کس مرتکب و معرک است باید تنبیه شدید نمائید تلگرافی هم به لحاظ حسب الامر نوشته شده است زود برسانند و بهر شکل و هر تدبیر هست جلو گیری نمائید و مخصوصاً دقت داشته باشید که بفارجه‌ها از قبیل اجزای تلگرافخانه انگلیس و رکیل التجاره روس و غیره و غیره آسیبی نرسد کفایت و درایت و کاردانی و جرأت و جلالت حکام با احتشام خاصه منتسبان خانه سلطنت در همچو موقع باید معلوم شود با کمال قدرت حرکت کنید و از احدی وحشت نداشته باشید و گوش به بعضی مزخرفات ندهید دولت از نظم مملکت خودش نخواهد گذشت و اگر امتداد پیدا کند فوراً اردویی سواره از قزاق و غیره فرستاده خواهد شد که سزا و جزای این مردم شریر هرزه را بدهد تا عبرت آیندگان بشود البته اختیار تامه دارید که هر چه صلاح است بکنید

تمجب است که صدور این احکام را نسبت به علمای عتبات عالیات میدهند که از آنجا اظهار شده است و حال آنکه الان تلگراف از خود آقایان آنجا داشتم که روحشان از این مسائل خیر ندارد و نوشته اند که باید این کاغذها ساخته گی باشد خلاصه شما بتکلیف خودتان که حفظ نظم است در کمال جد و جهد عمل نمائید

اتابك اعظم

اخبار تلگرافخانه مبارکه یزد

بواسطه تلگرافخانه	گرفته شده گیرنده مطلب
بتاریخ ۳ شهر ربیع الثانی ساعت دقیقه	توشقان نیل سنه ۱۳۲۰

مقصود از درج صورت این تلگراف آنکه معلوم شود دولت ایران هیچوقت اجازه بقتل کسی نداده یعنی از زمان مظفرالدین شاه باین طرف همواره دولت حافظ و حارس بهائیان بوده معیناً در همان قضیه یزد اگر کسی مراجعه باقوال شفاهی و مندرجات کتاب حاج محمد طاهر (تاریخ شهداء یزد) نماید می بیند چه نسبتهای بی مورد بدولت ایران و علمای اسلام داده اند درحالتیکه از تلگراف مذکور که اصل آن در ورقه چاپی دولتی یزد نگارنده ضبط است معلوم میشود دولت تاچه اندازه مراقبت کرده و علمای اسلام تاچه حد بی طرفی نموده اند و حتی همه یاد دارند که مرحوم آیه الله آقای آقامیر سیدعلی حایری اعلی الله مقامه بنفسه بر منبر برآمده مردم را از بابی کشی منع کردند معیناً بهائیان چون محرك خارجی داشتند همه اقدامات دولت و علماء را کان لم یکن انگاشته گاهی بقونسول خانه روس و انگلیس در یزد و اصفهان پناهنده شدند تا مگر مردم جسارت کرده بهانه بدست اجانب دهند و گاهی به علماء دشنام گفتند تا مگر آنان را عصبی کرده حکمی بر علیه خود اصدار دهند شاید از این باب بهانه بدست اجانب افتد فلعمنة الله علی القوم النفسدین خلاصه مقصود این بود که بهائیان در آن حادثه و سایر حوادث جز فتنه و فساد منظوری نداشته و ندارند از اولی که محمود فروغی و تقی ابهری از طرف عباس افندی مأمور یزد و اصفهان و کرمان شدند و فتنه هائی که در معاشرت و مباشرت با زنان بهائی برپا کردند و بعداً باسم تبلیغ میخواستند زنان مسلمین را هم آلوده سازند تا موقع بروز بلوی و بعد از فرونشستن آتش فتنه در همه موارد آلت بودند بعضی فهمیده و بعضی نفهمیده و الیوم یکون بمثل ماقد کان والله یحرسنا من هذه التبعه الشیطان و عجبت از همه

تناقض گویی بهائیان بود که از طرفی هرچا نشستند گفتند اتابك اعظم از ماست و چون آتش فتنه بلند شد گفتند فتنه‌ها زیر سر اتابك است و گفته است پایها لوس شده‌اند باید آنها را کشت و نظیر این حرف را در حق جلال الدوله گفتند از طرفی انتشار دادند که او تصدیق کرده از طرفی گفتند اساس بابی کشی را خودش برپا کرده است !!!

قدم چهارم

در سال ۱۳۲۱ پیش از آنکه بلوای یزد درخ‌دهد من بایک نفر بهائی زادگان متعصب اردستان پس از آنکه هشتماه بود در آنجا بودم بسنت حکمره گلپایگان و همدان و کردستان حرکت کردیم و آن بهائی زاده کسی است که همواره مبلغ تراش بوده چون خودش خط و سواد صحیحی ندارد و از قوه باطنیه و قریحه ادبی بکلی بی بهره است و همیشه در این حسرت و هوس بوده که کاش من هم میتوانستم فروغی و ایادی عصر باشم از عوض آنکه خودش چنان باشد چنین است که سعی میکند عاشره بردار یک نوچه مبلغ گردد اول مبلغی را که پرواز داد من (آواره) بود و پس از آنکه آواره مقام فروغی و ایادی را حاصل کرد اورفت بسراغ آخوند ملا اسدالله مازندرانی که امروزه بغاضل مازندرانی مشهور است و میدانی خالی دیده اعظم مبلغ شده تاخت و تازی بسزا مینماید درحالتیکه این آدم که در جلد دوم با تجلیل نامش بردیم هرگز از اهل هیچ مذهبی نبوده (سوابق این آدم از زمان آخوندیش در مدرسه مادر شاه و بابی شدنش و بکر بلارفتنش بقصد مرحوم آیه الله خراسانی و گرفتار شدن او و سید اردستانی همه نزد من است) باری سید مذکور بامن همراه شد و یکدوره سیاحتی در نقاط مذکور نموده ضمناً مبتلا باقسام بلایا شدیم زیرا خیر بلوای یزد و اصفهان در عراق یما رسید و اهالی عراق هم در حدود بابی کشی برآمدند و ما خائفاً بترقب رفتیم بهمدان در آنجا نیز یهودیهای بابی بقسمی ترسیده بودند که هر يك در سوراخی خزیده و خیانات متواتره خود را فراموش کرده دو صدد علاج بودند که راه نجاتی بیابند و شاید هر کدامشان با مسلمی روبرو میشدند صد هزار لعن بیپاه و بهائیان میکردند و خود را نجات میدادند مجملآ بازار تبلیغ ما هم بر رغم میل و تصور آن سید اردستانی رونقی نگرفت و خود ما هم هزدومریض شده بطهران حرکت کردیم .

قدم پنجم

از طهران تا عکا

در سال ۱۳۲۲ باسید مذکور وارد طهران شدیم و در همان ایام بایبهای فراری از یزد و اصفهان بطهران آمده هر يك در کاروانسرا خرابه و با منازل بعضی از زردشتیان و کلیمیان میخزیدند. اغلب به آلمانی که بعداً در ادارات پست و انبار بخیانت پرداختند خصوصاً آنها که در اختلاسات انبار داخل بوده و در این دوره از برکت قوانین جاریه مشتشان باز شد و تحت محاکمه و محبس رفتند همان فراریهای از ولایات بودند که در وطن خود آلت خیانت وطنی و ناموسی و مذهبی شده بودند و فسادهای برپا کرده بودند و مصداق این شعر شده.

صد کرد بلا و فتنه انگیزخته و آنکه زمین کار بگریخته

بعد که بطهران آمدند مدتی گرسنه و سرگردان مانده باز با همان دستهای سری که از ابتداء بر خیانت وطنی و مذهبی شان گماشته بود وارد ادارات شده فوری صورت خیانت خود را تغییر داده بسرقت و اختلاس پرداخته موجبات ضرر دولت و ملت را فراهم ساختند.

اما من در همان سفر طهران عمایه را بکلاه مبدل کرده پس از هشت نهمه که مریض و بیکار مانده بودم برای اعاشه خود که نهایت احتیاج را بدان داشتم وارد اداره راه شوسه انزلی طهران شده بکسال تحت مدیریت مرحوم سید اسدالله باقراف کار کرده از حقوق خود مقداری ذخیره نموده در اواخر سال ۱۳۲۴ تا اواسط ۱۳۲۵ از راه روسیه و اسلامبول سفری بعکا کردم در ابتدای ورود بیاد کوبه از حاج قلندر همدانی و دخترهای ترکی که نزد او آمد و شد نموده استفاده تبلیغی میکردند امور غیر مقدسه دیدم که مانند اردستان باز روزنه از آگاهی باز شد ولی چون هنوز افندی را ندیده بودم همه را حمل بصحت میکردم و آگاهی کامل در سفر سوم باد کوبه بود که بشرح آن میرسیم و عکس ذیل یادگار آن سفر است و مخصوصاً راجع بزنی که در جوار آواره نشسته و از رشت تا باد کوبه برای استفاده تبلیغی مسافرت نموده و اشعار عجیبه او بخط خودش موجود است قصه افسانه مانندی دارم که برای محل لزوم میگذارم.

غرض از خلاصه مسافرتم بعکا آن بود که بینم چه مزایایی در وجود



عبدالبه است ؟ و آیا آنچه در مرده و اتباع و مبلغین او دیده میشود از حيله و خدعه و فسق و دورنگی و مغالطه در صحبت و امثالها منشأش وجود خود اوست یا او مقدس است و اینها از خصایص بشریت است ؟ امامت آسمانه در سفر اول هیچ نفهمیدم زیرا هفده روز بیشتر مرا و خواجه ربیع کاشانی یهودی را اجازه توقف نداده تا رفتیم چشم و گوش باز کنیم فرمان کوچ دادند و مخصوصاً در آن ایام بعدرهای متشبه بودند که عثمانیان آقا را در فشار گذاشته اند و مراقب گماشته اند که از شهر بیرون نرود و با کسی معاشرت نکند و بعد فهمیدم که این حرفها هم قسمت عمده اش دروغ و حيله بود مجملابدان معاذیر کسی را چندان نمی پذیرفت ب علاوه در تمام عرش رویه را بر این قرار داده بود که احدی را اجازه و مجال سؤال نداده هر کس در حضورش میرفت بایستی گوش باشد مگر بقول خودشان اغیار که نوها معاشرت با عادی بود آنهم در حضور احباب نبود و مجلس احباب و اغیار از هم مجزا و برای عادی بودن او همین بس است که احدی از اغیار از اثربیان او منعذب نشد یعنی خود عباس افندی در عرش نتوانست احدی را تبلیغ کند و هر چه تبلیغ میکردند مبلغین او در ادوار بقوه و حيله و شایعات بی

اساس پابندش میساختند و گرنه خود افتدی در قبال اغیار جز موافقت کاری، نداشت و حتی شایعات را منکر شده همیشه میگفت ما ادعای نداریم و حتی وانمود میکرد که ایرانیانی که میآیند از اقارب و آشنایان مایند و گاهی میگفت اینها مستاجرین املاک مایند و اعراب عکا او را خیلی ملاک تصور نموده پولهایی که باو میرسید و قسمتی از آن هم بعنوان حق السکوت بقاضی و مفتی میخرانید و انمود میکرد که از اجاره و حاصل املاک ماست! خلاصه در مدت ۱۷ روز که چند جلسه فقط آقا را میدیدیم بر صندلی نشسته تنها بقاضی رفته یکمشت حرف بی سروته بطور قصه خوانی میگوید و از طرفی سعید اعی عرب قاری مشهور عکا را اجرت میدهد که هر روز در محضرش قرآن تلاوت کند تا مردم نگوبند او مسلمان نیست با چنین حالتی چه میشود فهمید ؟

بدیهی است انسان بهمان حال که آمده بر میگردد و بمقاد (الامور مرهونه باوقاتها) کشف حقایق بسفر دوم و سوم موکول میشود . زیرا نه من هنوز آنقدر معرم بودم که بتوانم از اسرار امر سفنی بمیان آرم نه آنها کسی را مجال صحبت میدادند تا از در استدلال چیزهایی بگویند و بشنود چه جای اینکه غلط کاریها را باز گویند و اعتراض بنمایند . بدو کشف امری هم نمیتوان بصرف ظن و گمان حرفی زد و نسبتی داد لهذا بهمان حالت حیرتی که در ایران بودم بایران برگشتم . اینجاست که سوال بهائیان یا کسانی که از حنجره آنان این اعتراض را کرده اند (که چرا آواره زودتر برفساد مطلب آگاه نشده بیرون نیامد و بقای خود را در حوزه بهائیت تا ۱۸ سال طول داد ؟) جوابش بیرون بیاید و فهمیده میشود که سوسپته فساد را که هر امرش در زیر چندین پرده است باین زودی نمیتوان کشف کرد خصوصاً با آن آب و تابهایی که حضرات بهائی بمطلب میدهند و با آن کلمات خوش ظاهری که برای پوشاندن حقیقت هر روز نشر میکنند بدیهی است کشف اسرار و حیل آن مرور زمان لازم دارد و پس از کشف هم برای نشرش موقع مناسب لازم دارد بالجمله بایران برگشتم و هر کس از بهائیها سوالی کرد جوابهای مبهمی دادم (برای اینکه خصوصتی احداث نشود چه آنها را شناخته بودم که در حفظ اوهام خود بسیار متعصب هستند خلاصه کسانی که انتظار دارند این شخص با حالی خراب از عکا بر گردد و بگوید هر چه میگفتید دروغ است) بدیهی است همینکه دیدند دشنامی

نداد امیدوار شده میگویند خوب میشود چنانکه گفتند و منجمله حاجی امین در مجلس گفت حضرت آواره الحمد لله خوب برگشته و حالا دیگر باید احباب از ایشان مطمئن شده از وجودشان استفاده نمایند. هشت سال گذشت که گاهی مبلغ سیار بودم و گاهی ساکن. در موقع سیر و حرکت چون خودشان پیشنهاد سفر داده بودند با هر گدا بازی است خرجی سفری بدهند در موقع سکون هم نه آنان میدادند نه من میطلبیدم. از این جمله هم منظورم اینست که نمک نشناسی خود را که حضرات بر رخم میکشند بگویم. این چه نمک نشناسی است که جمعی بقلم و قدم یکنفر احتیاج داشته او را برنج سفر و حضر و ادا داشته اند و بهر کار دیگر دست میزده صد دینار عایدی داشته و اینتان نیم شاهی باور داده اند (چنانکه حالت این چند ساله ام شاهد آن مدهاست) اکنون که نتوانسته است آن خدمت را ادامه دهد و خواسته است عملیات سری حضرات را یکی از هزار و اندکی از بسیار تا آنجا که معیلاً اجازه میدهد نشر کند تعبیر نمک نشناسی نمایند !

اینهم بماند ولو ما را نمک نشناس بگویند باکی نیست بعمده الله ما نزد خود و وجدان و خدای خود روسفیدیم که در راه مرام خود نه ساخت و ساز بهائیت از هستی گذشتیم عمری زحمت کشیدیم از مال خود صرف کردیم از مال دیگران هم که اجرت میدادند صرف کردیم ولی در همه احوال نظر بقصد اصلی خود داشته مادیات را ابداً دخالت نداده و نمیدهیم و کفی بلفه شهیداً

قدم ششم

در آن هشت سال یعنی از ۳۲۴ تا ۳۳۲ یکطرف مشروطه ایران برخلاف نبوت عباس افندی قوت گرفت و برقرار شد و چنانکه در جلد اول اشاره شد افتضاح عجیبی برای لوح افندی حاصل گشت که خبر داده بود محمد علی شاه قاجار سلطان عادل و منصوص کتاب اقدس است و مشروطه بی اساس است و احباب باید خادم صادق قاجار به باشندالی آخر ماقال و اصل آن لوح چنانکه ذکر شد نزد من است و حاملش هم خودم بودم و آن بود که مشروطه برقرار شد و محمد علی میرزا رو بفرار نهاد و چندین نبوت افندی فاسد گشت از طرفی هم مشروطه عثمانی استقرار یافت و تغییر آن رژیم بنفع افندی تمام گشت که آزاد شد و فوری با اروپا و آمریکا سفر کرد و اگر چه

این قضایا بالذات پای خروسی را نشان میدهد ولی چیزهای مهمتری است در آلت سیاسی بودن افندی که اینها نزد آن کوچک است و ما میل نداریم در آن قضایا بحث کنیم مگر اندکی از آن مواردی که در مطالب خود ما دخالت دارد آنهم خیلی سربسته و مختصر. اکنون بدین لوح که در ابتدای مشروطیت ایران صادر شده بنگرید تا بر آنچه عرض شده و میشود پی بزنید.

لوح عباس افندی

طهران حضرت ایادی امرالله حضرت علی قلی اکبر (۱) علیه بهاءالله الابهی (هو الله) ای منادی پیمان نامه‌ی که بجناب منشادی (۲) مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید و بدقت تمام مطالعه شد. . . . از انقلاب ارض طا (۳) مرقوم نموده بودید این انقلاب در الواح مستطاب مصرح و بی حجاب ولی عاقبت سکون یابد (۴) و راحت جان حاصل شود و سلامت وجدان رخ بنماید سریر سلطنت کبری در نهایت شوکت استقرار جوید و آفاق ایران بنورانیت عدالت شهر یاری (۵) روشن و تابان گردد محزون مباحثه مکدر مگردید جمیع یاران آلهی را باطاعت و انقیاد و صداقت و خیرخواهی بسریر تاجداری دلالت نمایند زیرا بنص قاطع آلهی (۶) مکلف بر آنند. زنهار زنهار اگر در امور سیاسی نفسی از احیاء مداخله نماید و یا آنکه بر زبان کلمه‌ی برانند... از قرار مسموع بعضی از بیانیها یعنی تابعین میرزا یحیی (ازل) در امور سیاسی مداخله نموده و مینمایند سبحان الله. بدخواهان این را وسیله نموده و در محافل و مجالس ذکر بهائیان مینمایند که آنان را نیز در امور سیاسی راهی و فکری و مداخلی و مرجعی با وجود آنکه بیانیها خصم الدبها میاتند. . .

(۱) یعنی ملاعلی اکبر شه میرزادی که در نظر او حضرت دو بیل است؛
(۲) حاجی سید تقی از اهل منشاد یزد سید گدائی بود که افندی او را راپرت چی خود ساخته بود شریک این کمپانی شده بود.

(۳) زمین طهران.

(۴) آیا هر انقلابی عاقبت مبدل بنکوت میشود؟ این غیب گویی مانند آنست که کسی بگوید این باران شدید بالاخره می ایستد؛

(۵) محمدعلی شاه قاجار.

(۶) گفته بهاء منظور است که آنهم نهی در میان نیست؛ و دروغ

محض است.

باری گوش باین حرفها مدهید . . . و شب و روز بجان و دل بدوشید
و دعای خیر نمائید و تضرع و زاری فرمائید تا اعلیٰ حضرت تاجداری در جمیع
امور نوایای خیریه اعلیٰ حضرت شهر یاری واضح و مشهور ولی نوهوسانی
چند آمانت نمایند که کسر نفوذ سلطنت سبب عزت ملت است هیئات هیئات
این چه نادانی است و این چه جهل ابدی شوکت سلطنت سبب عزت ملت است
و نفوذ حکومت سبب محافظت رعیت ولی باید با عدل توأم باشد اعلیٰ حضرت
شهر یاری (۱) الحمد لله شخص معجز بند و عدل و مصور عقل مجسم و حلیم مشخص
در این صورت باید عموم بغیر خواهی قیام نمایند و بآنچه سبب شوکت دولت
و قوت سلطنت و نفوذ کلمه و آبادی مملکت و ترقی ملت است قیام نمایند رساله
سیاسیه که چهارده سال قبل تالیف شده و بخط جناب مشکین قلم مرقوم
گردید و در دستجات طبع شد و انتشار داده گشت آن رساله البته در
طهران هست و یک نسخه ارسال میشود بصوم ناس بنمائید که مضرات حاصله
و فساد و فتنه در آن رساله با وضوح عبارت مرقوم گردیده . . . والسلام علی من اتبع الهدی
۱۱ ج ۱ سنه ۱۳۲۵ ع

توضیحات

۱ - هر کسی از امثال این الواح میفهمد که عبدالبهاء آلت سیاست
بوده منتها بصورت در روئی و تدبیب . اگر آلت سیاست نبود رساله سیاسیه
نمینوشت و اگر آلت سیاست نبود دستور بریریدان خود نمیداد که مطیع
کدام مرکز باشید نهایت خودتان دخالت نکرده آلت صرف باشید تا
فرمانفرمایان از شما راضی باشند .

۲ - مانند آفتاب روشن است که محمد علی میرزای قاجار را با
آنهمه مفاسدی که متصدی شد عدل مصور و عقل مجسم خواندن از یک شخص
روحانی و حقیقت خواه دور و گفتار آدمی متعلق و هوچی است ! چه شد
قاجاریه که قاتل بهائیان بودند یکدفعه طرف توجه افندی شدند ؟ آری این
بدستور روسهای تزاری بود که در آن موقع قافیه پرداز و مشرق الاذکار
ساز حضرات بودند چنانکه بالاخره بر همه ثابت شد که محمد علی میرزا با
روسها بند و بست داشت .

۳ - در عبارات این لوح هم جمله های عجیب هست مانند اینکه یک

(۱) مقصود محمد علی میرزا قاجار است

نسخه از رساله سیاسیه ارسال شد. بضموم ناس بنمائید ! گویا ایادی هم از سراب معجزات بهاء بهره داشته ! که يك نسخه را بضموم ناس (همه خلق دنیا) میتوانسته است بنماید ! !

۴ - نسبتهایی که باهل بیان میدهد همه برای تخدیش اذهان است که بمجرد بروز فسادى از حضرات بتوانند بگویند این بابی هست ولى بهائی نیست و شرح اینگونه نعلهای واژگونه و تقلبات عجیبه مفصل تر بیان خواهد شد .

اما مقصد ما از درج لوح فوق هیچیک از اینها نیست و مقصدی بهتر در پیش است که پس از مطالعه لوح دیگر که ذیلا درج میشود فهمیده خواهد شد .

لوح دیگر عبدالبها

طهران جناب میرزا یونس خان - (هواش)

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید از تفصیل بعیائیهها اطلاع حاصل گردید سبب جمیع اینها اختلاف احباب است . . . حال باید معاجبه این گونه امور را کنار گذاشت حال این امور هر قسم پیش آید خوش است بعد درست میشود اکنون باید بجوهر کار پرداخت و با سیاسیون مراوده کرد و حقیقت حال بهائیان را بیان نمود . . . از پیش بشما مرقوم گردید که احباب باید بنهایت جهد و کوشش سعی بلیغ نمایند که نفوس از بهائیات از برای مجلس هات انتخاب گردند (۱) . . . ابدأ فرصت ندارم مجبور بر اختصارم عفو فرمائید وعلیک البهائیه الابهی ع ع فدائی در گاه حضرت مولی الوری علی اکبر المیلانی استنساخ نمود فیشهر رمضان ۱۳۲۹

اکنون ملاحظه شود که بفاصله چهار سال چگونگی لعن آفتاب کرده که در آنجا مریدان را از مداخله در سیاست حتی نفوذ بر آن منع نموده باطاعت سریر سلطنت قاچار توصیه میکرد و در اینجا که نفوذ روسها خشی مانده و محمد علی میرزا خلع شده و دارالشوری برقرار گشته و دردی دیگر برای افتدی باز گشته و میخواهد خود را بانگلیسها نزدیک کند چگونه همه فسادها را بعیائیهها نسبت داده خویش را طرفدار مشروطیت ایران قلمداد می نمایند تا اگر بتوانند چند نفر از مریدان خود را در مجلس شوری داخل

(۱) مقصود وکالت دارالشورای ملی است !

نماید ؟ آری مریدان هم برای این کار گوشیدند و یکی دو نفر از بهائیان غیر مشهور را داخل کردند ولی نتوانستند بهائی مشهوری را بطور علنی و رسمی بوکالت مجلس برسانند .

قدم هفتم
سیر در وادی ازلیت



عکس میرزا یحیی ازل برادر بهاء

این عکس را خوب در نظر بگیرید که راجع باستدلالات بهائیه در پریشمی ازل و بی‌پشمی بهاء قصه‌های خنده‌داری هست و خالی از تفریح نیست

اختلاف بهائی و ازلی - اختلاف قض و ناقض بقول یکدسته و ثابت و ناقض بقول دسته دیگر .

حرفهای خدعه آمیز و نیرنگهای آبروریزی که در این زمینه است بقدری زیاد است که اگر چندین کتاب در همین دو موضوع ازلی و بهائی و قض و ناقض تالیف شود داد سخن داده نخواهد شد لذا بطور اختصار گفته میشود که از ابتدای ورودم در بین حضرات تا سال هفتم بکلی از حقیقت این دو موضوع بیخبر بوده مانند همه بهائیهها بظاهر کلمات میرزا خدا و پسرش پابند شده گمان میکردم واقعاً همانطوریکه در الواح است میرزا یحیی ازل برادر بهاء دارای هیچگونه حیثیتی نبوده سخنانش یاوه و گزاف و داعیه اش مهمل و خلاف است تا آنکه چندی در طارو کشته من توابع نطنز و چندی در کرمان اقامت کرده باروسای ازلی هدم شدم دیدم بقدر ذره و خردلی بین استدلالات و کلمات این دو طبقه فرق و بینوئی نیست بلکه سخنان ازلیه بیاب و بیان نزدیکتر است بدین معنی که اگر کسی باب را داخل معانی نشمرده بعرفهایش ترتیباً اثر دهد باید بگوید ازلیها راه صواب پیموده اند و بهائیهها عمداً یا سهواً بخطا رفته اند زیرا بدون شبهه باب نظرش بصبح ازل بوده و بنص قاطع او را جانشین خود ساخته و بهاء نیز تا مدتی مطیع امر او بوده بقسمی که باوجود محو کردن الواح و آثاری که مدل بر این مطلب است باز آثار بسیاری در دست ازلیها مانده است هم از کلمات باب و هم از کلمات بهاء که ولی امر و وصی بلافضل باب صبح ازل است و اوصاف بسیار از او بقلم باب و بهاء جاری شده اما بهاء پس از آنکه خواسته است حقوق برادر خود را غصب نموده کوس استقلال بگوید هرچه کوشیده است که وصایت او را متزلزل کند ممکن نشده لهذا در دیگر زده و بامحاء و نسخ اساس باب پرداخته بدین معنی که خود را موعود مستقل بیان (همان موعودیکه بایستی دوهزار و یک سال بعد از پیدایش باب بیاید) شمرده و ادله مضحکه عجیبه بر این معنی اقامه نموده که دیدن آنها خالی از تفریح نیست . باری مقصودم از این مقدمه آنست که بی خبری بهائیان بقدری غرابت آوراست که فی الحقیقه گمان میکنند که هر تهمت و افتراء که به ازل و ازلیها بسته شده مبنی بر حقیقت است و چون این سیاست که ازل را لولوی اهل بهاء قرار داده مردم را بدوری از او ترغیب و بسبب تقرب بدو ترغیب و مورد ملامت میساختند مؤثر شد

و همین وسیله شیردادن کوسفندان بمیرزا و شاخ زدن بازل گشت لذا پسرش عبدالبهاء نیز این سیاست را از دست نداده با برادر خود میرزا محمدعلی همان معامله را تجدید نمود و با اینکه او در خانه خود نشسته ساکت بود (مانند ازل در قبرس) باز افندی ناله مظلومیت از دست او میکشید و با آنکه تمام اموال وارثیه و هستی و حقون مادی و معنوی او را غصب کرده بود باز در هر لوح از ظلم اخوی نامهربان خود سخن میراند و در اینجا من متعیرم که بگویم میرزا محمدعلی غصن اکبر و قبل از او اعمش یعنی ازل همدست سری بهاء و عبدالبهاء بوده و بدین رویه راضی بوده اند تا بساط خدا بازی این فامیل بیاید یا آنکه از همت بی حالی و بی دماغی این ترتیب پیش آمده؛ زیرا اگر در حق ازل اطلاع کم باشد در حق غصن اکبر اطلاع کامل است که او بطوریکه باید و شاید قیام بر اخذ حقوق خود نکرده و از طرفی عبدالبهاء هم صمیمانه او را دشنام نداده گاهی هم حق السکوتی باو رسانیده و دایلی بر این مطلب واضحتر از این نتواند بود که او چهل سال است بدون هیچ کسب و صنعتی با خرج گزاف (روزی دوسه لیره) گذران کرده پس شریک در این کمپانی بوده و از پولهای ایران که با صلوات بر عبدالبهاء و لعن بر میرزا محمدعلی بکا رفته باو هم بهره رسیده و میرسد و دلیل دیگر اینکه هر وقت یکی از محمدعلی بر میگشت عباس سراغش رفته او را بساط خود میکشید و هر وقت یکی از میرزا عباس بر میگشت میرزا محمدعلی ویرا بخود دعوت میکرد چنانکه محمدعلی مراهم بوسیله چند مکتوب دعوت کرد و من باو نوشتم که پدر شما جز يك آدم دروغگوی جنایت کاری نبوده و دعوت شما بی ثمر است بلکه بهتر است شما که خود بهتر از من میدانید اعلان بدهید که پدر ما بیش از بشر عادی نبوده تا مردم راحت شوند و خودتان هم مقام مهمی احراز نمائید از آن پس در را بست و دیگر جوابی ننوشت لذا یقین کردم که شریک این کمپانی دین سازی است و شاید هم بپه دشنامها راضی باشد بلکه قطعاً هست.

يك حکایت مضحك

شخص محترمی گفت در سالهای اول جنگ ماسه نفر بودیم که با آمریکا رفتیم در گشتی خانم نقاشی با من دوست شد پس از ورود با آمریکا مرا به مجلسی دعوت کرد چون وارد شدم صاحب خانه گفت (الله ابی) گفتم معنی این

باستقراض بودم اگر نزد صنیع السلطان اظهار بهائیت نمی‌کردم صد تومان
 بن قرض نمیداد یکی گفت از ارث حافظ الصبحه معروف می‌شوم دیگری
 گفت از مساعدت حقیقی رئیس ارزاق بی بهره میمانم !! (حالا چه شد)
 یکی گفت بواسطه تظاهر به بهائیت ما از محله یهودیها بیرون آمده
 پشت میز نشین شده‌ایم دیگری گفت آری آری ما هم دکتر شده‌ایم (غافل
 از اینکه اینها از برکت تمدن و قانون مشروطه و همت آزادیخواهان است
 نه بهائیت) یکی گفت پدرم در این راه کشته شده چگونه بگویم بر خطا
 رفته دیگری گفت برادرم بخون آغشته شده (قالوا انا وجدنا آباءنا علی‌امه
 وانا علی آثارهم لمقتدون) غافل از اینکه آنها بی‌بهایمی بودن پسرشان زنده
 میشوند و بهتر است که دست برداری تا نظیر پیدا نکند.

یکی گفت میداتم هر چه گفته اند دروغ در آمده ولی چکنم مبتلا
 شده‌ام یکی گفت اگر بهائی نباشم دخترم عاقم میکند دیگری گفت زنم
 طلاق میدهد این گفت پدرم بدرم میکنند آن گفت مادرم بما درم نمیدهد.
 این گفت برادرم بر آذر من نشانده آن گفت خواهرم جواهرم میرباید این گفت
 جدم حدم میزند آن گفت مامم نامم نمیبرد این گفت شوهرم گوهرم میشکند
 آن گفت نامزدم با مردم می‌نشیند این گفت عمم غمم نمیخورد آن گفت خالم
 حالم نمی‌رسد این گفت دایه‌ام دانه‌ام می‌برد آن گفت همسایه‌ام همشانه‌ام
 نمی‌گردد این گفت مشتریم کم میشود آن گفت ششتریم نم میشود این گفت
 ماستم در تغار می‌ترشد آن گفت پنیرم در بازار می‌خشکد.

نماند جز دوسه تن مردمان دل آگاه که هیچ‌چو دیده دل هوشمندشان بیناست
 آقای نیکو خیلی گذشت می‌خواهد خیلی شهامت و شجاعت می‌خواهد
 خیلی وجدان زنده می‌خواهد که کسی از نفع موهوم بگذرد تا چه رسد بنفع
 معلوم. بسی همت لازم است که انسان پشت پا بر همه چیز بزند و برای
 کشف حقیقت از ابتدا چشم از هر علاقه بیوشد و چون حقایقی یافت باز
 دیده از هر بی حقیقتی بر بندد و بدوستی و دشمنی کسی اعتنا نکند و با کذب
 و ناراستی مبارزه نماید. پس آن عده که تا ایندم من و شما میدانیم اگر فکر
 خود را روی کاغذ نیآورده و در جامعه منتشر نکرده اند از آنطرف هم خود
 داری نموده و باصرار حضرات ترتیب اثر نداده و برخلاف وجدان خود قلمی
 نگرفته و قدمی نزده‌اند آنها وجودشان ذقیقت است و شما اطمینان میدهم
 که آنها هم روزی از پرده خفا درآیند و آنچه میدانند بنکارند خصوصاً آن

جوان با وجدان که سه سال منشی عباس افندی بوده و چه چیزها دیده و چه رازهای نهفته را دریافته که شطری از آنرا برای من و شما حکایت کرد و امید است همه آن اسرار را با قلم خودش یاد دیگران بتأییدات الهیه در موقع مناسب گفته شود و با فرض اینکه برای او مانعی پیدا شود بشما قول میدهم که امثال او بر رهبری یزدانی منتظرند تا در این راه دبیری مؤید گردند (۱).

آقای نیکو گرچه بنده از رؤسا مایوسم و یقین دارم که تا یک نفر مرید بارکش هم ندارند دست از این بساط بر نمیدارند ولی از همین اتباعی که تا امروز بدان اوصاف که ذکر شد موصوفند مایوس نیستم و اطمینان دارم که این بندگان خداهم یا خود یا نسل آتیه شان بهمین زودی آگاه خواهند شد که براه خطائی رفته اند و بدون شبهه روزی بیاید که بفهمند من و شما فرضی جز غرض حقیقوی نداشته ایم و گذشته نمونه آینه است. شما دیدید که در این چند ساله چه مقدار مراسلات از اطراف رسید و معلوم شد تا چه حد چشم و گوش حضرات باز شده و دانسته اند که ما و شما خیر خودشان را میخواهیم فقط حجاب و سد ایشان یک توهمات رقیقه ایست که آنهم بعون الله بزودی رفع خواهد شد مثلاً یک توهمشان توهم معاش و زندگانی است که تصور میکنند اگر از معاشرت و دادوستد با دسته خودشان باز مانند دیگر همه درها برویشان بسته میشود و از اینست که بکرات گفته اند من و شما شنیده ایم که قدری باید صبر کرد تا ببینیم آواره و نیکو که باین شدت صدار ابلند کرده اند بکجا میرسند آری عزیزم مردم ضعیفند مردم اعتماد بنقص ندارند مردم علاقه شان بدنیاز زیاد است خصوصاً باین اوهامی که هشتاد سال است در کله های ایشان کرده اند که هر کس بچه آورده آنرا معجزه بها شمرده اند هر کس نیاورده باز معجزه بها بوده هر کس فقیر شده از معجزه او بوده هر کس غنی شده باز از معجزه بها بوده و از طرفی بطور وهم در کله ها جای داده اند که راستی اغلب اتباع وقتیکه سرگرم تبلیغ میشوند هر چه بزبان شان آمد میگویند و نمیفهمند چه میگویند.

اگر عده است دم از کرورو ملیون میزنند در حالتی که شما میدانید

(۱) - مقصود از منشی افندی آقای صبحی است که چند ماه بعد از طبع این کتاب موفق بتألیف و نشر کتاب خودش موسوم بکتاب (صبحی) ولی رهبر و یزدانی کلری نکردند رهبر برای خاطر یزدانی و یزدانی برای پایداری در طریقه شیطانیه و دبیر مؤید بجهت ناهمی یعنی دور ماندن از فهم خود.

که هیچ مذهب کوچک باطلی هم عده‌اش باین کمی نیست و اگر عده داشتند اقلاً در یکی از نقاط دنیا عرض اندامی کرده بودند ولی چون می بینند باشش هفت یا هشتاد هزار جمعیت متشکلت که هر ده نفرش در یک دهی در زیر هزار پرده دین بافی میکنند و همه از ادانی خلقند نمی توان عرض اندام کرد اینست که تماش از راههای دور دروغ میبافند و باطراف میفرستند و اتفاقاً دروغ را فروغی نیست و اثری ندارد و از این دروغهای هشتاد ساله شان نتیجه این شده که امروز عده شان کمتر از آن موقعی است که بابرا کشتند و بهار اتباید کردند و اگر اهمیت اشخاص بهائی است جز آنکشت ناپاک بدامنهای پاک دراز کردن کار دیگر ندانند بقسمی که شما میدانید چه کسانی را از داخل و خارج بخود نسبت داده و میدهند در حالتی که ثابت شده است که روح آن اشخاص خبر ندارد که اصلاً بها در دنیا بوده و چه گفته تا چه رسد باینکه مهمل گفته باشد یا مستعمل و بالاخره ثابت شده است که در همه دنیا یک نفر شخص مهم داخل اینطایفه نیست و هر چه گفته شده است از شایعات خادعانه خود بهائیان است و اگر مبادی و تعلیمات است یا احکام و حدود هر عاقلی میداند که یکدسته اخلاقیاتی که از قبل و بعد هر کس گفته است و این حضرات از همه ناقص تر گفته اند اگر آنها را از کتب ایشان برداریم دیگر هیچ نمیماند مگر الفاظ مکرره بسیار وقیح و خوشبختانه آن تعالیم اخلاقی هم چون از قریبه های پاک از هر آلاشی صادر نشده و در زیر پرده مقاصد دیگری بوده است ابداً مؤثر نگشته چندان که دیدیم که فساد اخلاق در جامعه باین کوچکی و تازگی (بهائی) بیش از هر جامعه موجود است حتی جامعه مذهبهای کهنه چندین هزار ساله و همچنین موهومات که نه تنها خرق نشده بلکه التیام یافته و با کمال شدت در بین حضرات شایع گشته .

باری سخن بر سر این بود که باین اوهام وضعی که در نفوس بهائیه است بیداری ایشان قدری مشکل است ولی طبیعت دنیا آنها را بیدار خواهد کرد اگر امروز باججاج و عناد مبتلا شده سخن هیچ خیر خواه را نمیشنوند بلکه بموجب سد و بندی که رئیسشان گذاشته کتاب امثال من و شمارا نمیخوانند ولی بالاخره حقیقت خود را نشان خواهد داد تاریخ خود را جلوه خواهد داد خصوصاً برای کسانی که تحصیلشان تکمیل شود و تنها امید من همین است که تحصیل کرده های آتی زیر بار این اوهام نخواهند رفت بشرط اینکه معارفشان کاملاً تابع معارف عمومی شود و تزیینات خصوصیتی از میان برود و لا حول ولا قوة الا بالله .

مرحله ثانیه در تاریخ بهاءالله

میرزا حسینعلی نوری ملقب ببهاءالله می گویند در روز دوم محرم سنه (۱۲۳۳) هجری مطابق ۲۱ اکتبر ۱۸۱۷ میلادی در طهران از صلب میرزا عباس ملقب بمیرزا بزرگ نوری و رحم خانم جانی متولد شده و باین مناسبت روز ولادت او را با ولادت باب که گفتیم روز سیم محرم ۱۲۳۵ بوده در جوار هم قرار داده در آن دوروز بهائیه با کمال احتیاط و هراس عید میگیرند اما در اینکه آیا واقعاً بها در روز دوم محرم متولد شده یا در این تاریخ هم نظر بمصالحی چند تصرفاتی بکار رفته و تصنعاتی اعمال شده قابل دقت است. زیرا در اطراف همین تاریخ قضیه ساده غیر مهم وقتی خواستیم تحقیقات صحیحه بعمل آوریم بر خوردیم بچیزهایی که کاملاً این قضیه را متزلزل ساخت و برای اینکه خوب زمینه مطلب روشن شود عرضه میدارد که نگارنده قبل از ورود در حضرات مکرراز زبان قدمای مسلمین میشنیدم که حاجی میرزا حسین نوزی یا حاجی حسینعلی نوری ادعای خدائی کرده و او کسی است که غلام پیشخدمت شاهزاده معتمدالدوله بوده و آن شاهزاده با فرهاد میرزا سخنانی راجع بنایم صبارت او گفته اند (۱)

مقصود بر سر کلمه حاجی بود که بکرات شنیده شده است باینکه میرزا حسینعلی حاجی بوده بعد از آنکه در بین حضرات وارد شدم دیدم از لقب حاجی ابدأ بعضی نیست تاموقعی که خواستم تاریخ بنویسم از هر کس که با این خانواده اندک سابقه داشت خواه مسلمان و خواه بهائی و خواه ازلی تحقیقاتی بعمل آورده تا اینکه بر خوردم بشخصی مطلقاً که او از پسر میرزا رضاقلی برادر مسلم بها شنیده بود که تولد ایشان در ماه ذیحجه (۱۲۳۲) واقع شده و چون معمول بود که هر کس در آن ماه متولد شود او را حاجی گویند لهذا میرزا حسینعلی را هم بهجی میرزا حسین و یا حسینعلی موسوم ساختند.

اینجا بود که بر جعلیت و تاریخ سازی بها و اطرافیانش آفرین گفتم چه بین ذیحجه ۱۲۳۲ تا محرم ۱۲۳۳ ده بیست روزی بیشتر فاصله نیست. مثلاً آقای نوری در نهم یا دهم ذیحجه متولد شده باشد تا دوم محرم

۱ - اشتباه نکنید که این معتمدالدوله فیراز آن معتمدالدوله خواجه

است که قبلاً ذکر شد.

بیست و یکروز یا دوازده روز فاصله است پس تدبیر اندیشیده‌اند که این عید مولود را از آنجا برداشته بیاورند بچسباندند بمولود باب که يك تیرچند نشان زده باشند :

۱ - اینکه لقب حجی را بیاورند و از آن لقب که بنظرشان تنگ می‌آمده خلاص شوند .

۲ - اینکه در دهه عاشورا که ایام عزاداری مسلمین است عیدی قرار داده باشند یا اگر باینها برای باب عیدی بگیرند ایشانهم در جوار آن در آیند تا یکروزش دو روز وعیدش مهمتر و مفصلتر شود .

۳ - اینکه این مجاورت زمانی را هم نوعی از معجزه قلمداد کنند که مثلا خدای مطلق بقدرت خود این دو خدای مقید را در دوازده روز متوالی (ولی بفاصله دو سال) بوجود آورده که دو روزش یکروز محسوب شود ! و این سخن از نصوص مضحکه بها است که می‌گویند (این دو بوم هنداقه يك بوم محسوب است)

آیا شما تعجب نمی‌کنید که دو بوم چطور يك بوم محسوب میشود ؟
مجملا بها بقول خودشان دو سال تمام و بقول دیگران دو سال و بیست روز کم از باب بزرگتر بوده است و اینجا است که میدان برای تاخت و تاز ازلیها باز شده بر بها حمله کرده اند . زیرا باب در کتاب بیانش که گفتیم یکدسته از ترهات است گفته است که باید در دین بیان ضرب اطفال موقوف شود و هیچ معلمی با اطفال دبستان چوب نزنند برای اینکه آن مظهر آتیه که در بیان (بمن بظهره الله) تعبیر شده غیر معلوف (۱) است و در آن زمان که بنخواهد قدم بر صه ظهور گذارد در ردیف سایر اطفال در دبستان خواهد بود پس باید چوب با اطفال زده نشود که مبادا در بین چوبهایی که معلم با اطفال میزند چوبی هم از روی ناشناسی بآن مظهر مقدس وارد و قلب منیرش مکدر گردد . از این سخن معلوم میشود که باب تصور میکرده است که دین خودش مانند ادیان رسمیه دنیا رسمیت پیدا خواهد کرد و احکامش مجرا خواهد شد و پس از هزار یا بقول خودش دوهزار و یکسال بعد مطابق عدد (مستفاد) ظهور دیگری خواهد شد که او موعود بیان خواهد بود لهذا نهی از ضرب اطفال را از نصوص مسلمة بیان قرار داده که بر آن طفل دبستانی که سر آبنما

۱ - معلوف از غلطهای چاپخانه است و درستش معروف اما از بس

فلمت خو بیست بها گذاشتیم .

هست خدا شود و هنوز خدای نارس است صدمه وارد نشود! (این یکی از وقایعی است که بوی جنون میدهد)

اما میرزای نوری مدعی شده است که من بظهور ماقه مذکور در بیان که سید باب بشارت بظهورش داده منم !

از جمع این دو مطلب هر عاقلی میفهمد که یا باب دیوانه بوده و بها هم میدانسته یا بها بی دین و عقیده و معتمد بخطا بوده یا هر دو و این سخن بسی بجا و بمورد است که گفته شود آقای نوری شما که دو سال از باب بزرگترید و در موقع صدور این کلمات بیان و بشارات باب شما شخص سی و دو ساله بودید چگونه مصداق این کلمه شدید ؟ مگر بگوئیم سیر قهقرائی بعمل آمده .

خدا رحمت کند قانقانی را که در مطایباتش شرح میدهد حکایت آنکسی را که از منش پرسیدند و گفت میگویند بیست امانیست تا آنجا که سائل می گوید از بس بقهقرا رفتی ترسیدم بمنجلا ب . . . افتی .

خلاصه میرزا حسینعلی در موقعی که ندای باییت سید باب را شنید بیست و هفت ساله بود و فارغ التحصیل شده بود و قسمی که در جلد اول اشاره شد او گذشته از اینکه پدرش منشی بود و خط و انشاء را بفرزند خود آموخته بود بیلاوه بها در هر حوزه رفته بود و مدتها تحصیل علم و عرفان کرده بود گاهی بقول میرزا ابوالفضل در محضر میرزا انظر علی حکیم بود و گاهی در مدرس دیگران گاهی از درباریان چیزی میان دوخت و گاهی از مرشد و اقطاب سخنی میاموخت .

اما در اینکه او از چه زمان بسید باب ایمان آورده و از چه نقطه نظر بوده و مبلغش کیست تاریخ ساکت است و از قرائن فهمیده میشود که انس و الفت تامی با کلمات شیخیه داشته و شهرت قره العین در وجود او تأثیر مهمی نموده و در هر صورت در همان اوایل محبوسیت باب بها با او توجه کرده است و در حلقه مریدان وی در آمد .

بطوریکه بعضی از اهل تحقیق تشخیص داده اند در بادی امر میرزا حسینعلی بر اثر سادگی ذهن و عادت بر عرفان بافی بسید باب معتقد شد و دور نیست که توجهات مقدماتی او منبعث از عقیده بوده و مثل سایر فریب خوردگان او هم فریبی خورده ولی شبهه نیست که بزودی ملتفت شد که راه خطائی پیموده و مقامات سابقه خود را هم از دست داده ولی کار از دست و تیر از پشت در گذشته بود لهذا در صدد برآمد که از جانفشانی و فداکاریهای اتباع باب

استفاده نموده تزلزلی در ارکان سلطنت اندازد و از هر طرفی از دیانت یا سیاست که بهتر ممکن شد بهره بگیرد این بود که در حوادث قلعه طبرسی و امثالها کوششها کرد و پولها صرف نمود ولی موفق نشد و بکرات بچنگ دولتیان مبتلا شد و یکدفعه هم در درج حبس شد و چوب خورد و سعی در قتل ناصرالدین شاه کرد تا آنکه محمدصادق تبریزی و ۵ نفر دیگر را در سال دوم سلطنت ناصرالدین شاه و ادار بر حمله ورمی بر او نموده نتیجه آن شد که تیر ها کار گرنگشت و حمله کنندگان مقتول شدند و بها بحسب سیاه چال افتاد و در آن موقع برادر بزرگش میرزا حسن نوری منشی سفارت روس بود و بالاخره بوسیله میرزا حسن سفارترا و ادار بر شفاعت کردند و پس از چهار ماه و چیزی بها بشفاعت سفیر روس از حبس خلاص و بیفداد با عائله اش تبعید شد در بغداد تا پندی ساکت بود ولی بایبهای متواری و منفور از جامعه تک تک بیفداد درفته بعضی نزد بها و بعضی نزد ازل میرفتند و تحریک میکردند که شما قبل از قتل باب مورد توجه و حامل اسرار باب بودید چرا خاموش نشسته و اقدامی نمی کنید باز هم چندان لاشه الوهیتش گرم نشد بلکه از دست ایشان سلیمانیه فرار و انزوا اختیار کرد که شاید دست از او بردارند ولی بایبها از بیچارگی خودشان که در جامعه منفور و در نزد دولت مضروب شده بودند و بهیچ وسیله نمیتوانستند خود را باز بجامعه ملحق کنند دست از این دو برادر بر نداشته مردم رفتند و آمدند تا آنکه بها از سلیمانیه برگشت و آثار بعثت ظاهر شد یعنی اگر مظاهر حقه از جانب خدا برای هدایت مردم مبعوث میشدند این مظهر حقه از طرف بندگانش برای ضلالت مردم مبعوث شد؛ زیرا دید ماده گوسفندان برای افاده مستعد است لهذا شروع بکار کرد و از همان دم بایب های چسته گر بخته بقدر پنجاه شصت نفر آلت دین سازی شده از اصحاب خاص او شدند ولی طولی نکشید که کارهای نهانی ایشان آشکار شد و هر روز صدا و ندائی بود و بطوریکه در جلد اول گفتیم کار رسید بجائی که مخالفین خود را هر جا دسترس داشتند ترر کرده مخفی میکشتمند و چند قتلی که در بغداد واقع شده پس از تفریق بین دو برادر (بها و ازل) مورد اختلاف شده یعنی تا با هم بودند معلوم نبود که فلان مقتول قاتلش که بوده ولی بعد از تفریق هر یک از این دو برادر آن فتنه ها و قتل ها را بدیگری نسبت داده خود را مظلوم و اخلاقی و انمود میکردند. مجلا بر اثر این حرکت باز گردفته برخاست و غبار آن دامان خود و اصحابشان را گرفت و دولتین ایران و عثمانی بر تبعید ایشان تصمیم گرفتند.

سیاست ترکمانی - آقای کتک خورده

از ابتدا نیکه میرزای نوری هوای الوهیت بر سرش افتاد سیاست ترکمانی با آقای کتک خورده را پیش گرفت و شرح آن از اینقرار است که دزدهای ترکمان مشهور است که چون از چپاول قافله فارغ میشدند نعل اسبهای خود را میکشیدند و واژ گونه می کوبیدند که کسی نتواند بفهمد اینها از کدامراه رفته اند و نعل واژ گون زدن مشهور شده و حکایات آقای کتک خورده را که متضمن سیاست ترکمانی است بکرات از خود عباس افندی شنیدم و پس از مطالعه دیدم این حکایت عیناً در خود و پدرش مصداق دارد

گویند آقای وارد سر طویله شد و نوکر خود را مورد خطاب و عتاب قرار داد که چرا اسبها را نیکو تیمار نکردی و بالاخره سقط گفتن آغاز کرد نوکر پیمانها صبرش لبریز شده آقا را در میان ذبلها (پهن) دراز کرده کتک کاملی باوزد در آن بین صدای درب طویله بلند شد که کسی وارد میشد نوکر از روی سینه آقا برخاسته بکناری ایستاد و حالت مظلوم را بنمود داده مردم میگفت ای آقا چه کرده ام که اینطور مرا میزنی ؟ آیا سزای خدمات من است که چنین مشلقم میسازی ؟ آقا دید در حضور شخص ثالث نمیتواند حقیقت را بگوید و کتک خوردن خود را اظهار نماید لهذا گرد از لباس و کلاه افشاندن گرفت و همی گفت من چنینم هر نوکری که درست خدمت نکند او را میزنم تو میخواستی بمان و کتک بخور و الا از پی کار خود برو .

عباس افندی آن مضمون را برای عثمانیها درست کرده بود که هر وقت در قضیه مغلوب شدند یا اتفاقی برایشان افتاد عکس العمل آنرا جلوه داده جشن میگیرند و باطراف اعلان فیروزی خود را میدهند ولی خود او و پدرش در طول حیات خویش این سیاست ترکمانی را تعقیب نموده همیشه رفتار آقای کتک خورده را سرمشق خود داشتند و طلیعه این سیاست هنگام تبعید شدن از بغداد طلوع نمود که چون بها و اصحابش را در تحت تضييق کشیده باسلامبول حرکتش دادند باطراف محرمانه نوشت که بعثت جهری در آن موقع واقع شده و مریدانش را واداشت نگاشتند که جمال مبارک در آنوقت در باغ نجیب پاشا دوازده روز بانزال الواح و آیات پرداخته ندای خود را بمسامع اهل عالم رساندند و بالاخره پس از چندین سال آن ایام را عید رضوان نام نهاده از سی و دوم عید نوروز تا دوازده روز اتباع را بجهن و سرور مأمور کردند درحالتی که آن ایام ایام کتک خوردن این آقا

بوده و حرفی از بیست و الواح نبوده و هر چه گفته شده پس از سالها در مواقع فراغت حال و بال و از روی ساخت و سازهای شوروی صورت گرفته و بالاخره این سیاست ترکمانی همواره همراه حضرات بوده و تا کنون هم تعقیب میشود بقسمیکه اگر بادوربین نظر و نظر دوربین در زوایای تواریخشان بنگریم می بینیم هر جا افتضاحی رخ داده فوری همانجا را مورد معجزه یا قدرت قرار داده نعل و ازگون را سوار کرده اند چنانکه در جلد اول شرح لوح ناپلئون را گفتیم که چون عربضه خاضعانه بها ارسال بفرانسه نشد بر خلاف انتظار او ناپلئون هم مغلوب و منکوب شد فوری لوح قهریه صادر کردند و پیش گوئی که از پس گوئی هم عقب تر بود آغاز نمودند.

یا آنکه راجع بقضایای اسلامبول پسرش عباس افندی در مقاله سیاح قسمی وانمود کرده که گویا سلطان عبدالعزیز و وزیرایش نسبت بمقام این میرزاخدا فوق العاده خاضع و یا اقلامتعیر بوده اند در حالتی که بقدری عثمانی ها بایشان در باب عالی بنظر حقارت نگریسته اند که از وصف خارج است.

دروغگو حافظه ندارد

توضیح آنکه حضرات دو لوح زبردوشکی دارند یکی فلسفی و دیگری عربی که خطابات شدید در آن دو لوح است و مخاطب آن مجهول است در یکی (ان یا رئیس) خطاب شده و در دیگری (ای نفسی که خود را اعلی الناس دیده) بهائیهها میگویند مخاطب باین خطابات سلطان عبدالعزیز است؛ در این دو لوح بقدری از آن رئیس شکایت شده که معلوم است بی نهایت از دست او عصبانی بوده اند. در اینمدت یک نفر نگفت که این الواح و خطابات چیست؟ ولو آنکه زبردوشکی بوده و جز چشم بعضی از گوسفندان بها (استغفر الله بندگان خدا) چشم احدی بر آن نیفتاده ولی در هر صورت با آن شوکتی که افندی گفته است این الهام و آن عبارت و قورتهای افندی در مقاله سیاح چیست؟ یعنی اگر در باربان اسلامبول بطوریکه در مقاله است احترام از (جمال مبارک!) کرده اند این شکایات به اچیت؟ و اگر حرفهای بهاصحیح است و شکایات او مورد دارد آن فیسهای عباس افندی در مقاله چه مورد دارد؟ در این مقام باید گفت گاهی دروغ پرداز دروغگورا مفتضح میکند و این از آن موارد است.

اینک شأن و شوکت بهارا که در نظر سلطان عثمانی داشته است در طی حکم نفی ایشان از ادرنه که بترکی صادر شده و ما آنرا بازحمانی بدست

آورده در کتاب تاریخ خودشان هم نگاشته ایم تقدیم خوانندگان میدانیم
تا همه سیاستهای ترکمانی حضرات شناخته شود.

سبب آنکه که انسان برای فریب دادن مردم و استفاده غیر مشروع بچه
راهها سیر میکند؛ ما در جلد اول شرح بیچارگی حضرات را در اسلامبول
بیان کردیم تا بدرجه که بنا بود عباس افندی نزد شخص تاجر ایرانی مستخدم
باشد و بجهت مفقود شدن کمر بند قیمتی او متهم و اخراج شد ولی بهائیان گمان
کردند که ما این تهمت را از خود اختراع کرده ایم در حالتیکه اگر این قضیه تهمت
هم باشد به مراجع نیست و خود بها از آن دفاع کرده در رساله که موسوم است
بر رساله ابن ذئب و بنوعی معلوم میشود که يك چیزی بوده است که او مجبور
بر دفاع شده و برابر باب عقل سلیم مبرهن است که گاهی دفاع ضررش بیشتر
از سکوت است چنانکه بها برای اینگونه مدافعات در چند مورد قیافه را باخته
و خود را موهون ساخته یکی همین مورد است و یکی هم راجع بادعای معتمد الدوله
فرهاد میرزا که در مجلس غلنی بعنوان شرب معنون داشته گفت بملاعلی اکبر
و ملارضا که چگونه شما او را خدا میدانید و حال آنکه او بامن شرب کرده است
و در مجالس سری حرف دیگری هم گفته است راجع با پیام صباوت و سادگی
ایشان که اغلب ایرانیان آنرا شنیده اند.

خلاصه پس از آنکه ملاعلی اکبر آبادی و ملارضای مبلغ از حبس در
آمدند و این سخن را به ولای خود زاپرت دادند به اقیانوس را باخته در عوض سکوت
گذاشتن قلم را به مدافعه کشید و شنیده ام در چند لوح حوالی آنچه را خود دیده ام
در يك لوح میگوید: شخصی مثل معتمد الدوله نباید سخن بی حقیقت
بفرماید من با ایشان فقط دو دفعه ملاقات کرده ام یکی در مرغ محله و دیگری
در طهران خلاصه شرحی باین مضمون در آن لوح از خود دفاع کرده و بطوری
که دیده میشود دفاع هم ناقص است زیرا معتمد الدوله تعیین دفعات نکرده بوده
است که ایشان بیش از دو دفعه ملاقات را انکار میفرمایند.

باری بقول یکنفر گفت ما اینقدر سخن صحیح داریم که حاجت بیعت
در اینگونه مسائل نداریم و بهتر است که ترك اینگونه مباحث کنیم تا نگویند
مقصد آواره دشنام بوده است و پیردازیم بمسائلی که راهی برای دفاع و انکار
آنها نیست. سخن در این بود که سلطان عثمانی و وزیرانش نظریکه بعضرات
داشتند این نظر بود که اینها يك دسته مردمان مفسد شروری هستند که بنام
دین و مذهب وسیله نفاق و شقاق را فراهم کرده اند و این بود که فقط التزام از

ایشان گرفت که در خاک عثمانی مذهب خود را منتشر نسازند و چون ذرادره پس از پنجسال باز معلوم شد که سرأ بنشر عقائد خود پرداخته و آمد و شد اتباع را اجازه داده اند این بود که این حکم در تبعید ایشان صادر شد و ما آنرا از کتاب (کفر طوره سی) تألیف رامی بابا بکواکب الدریه نقل کرده اینک از کواکب نقل باینجا مینمائیم .

صورت فرمان سلطان عبدالعزیز

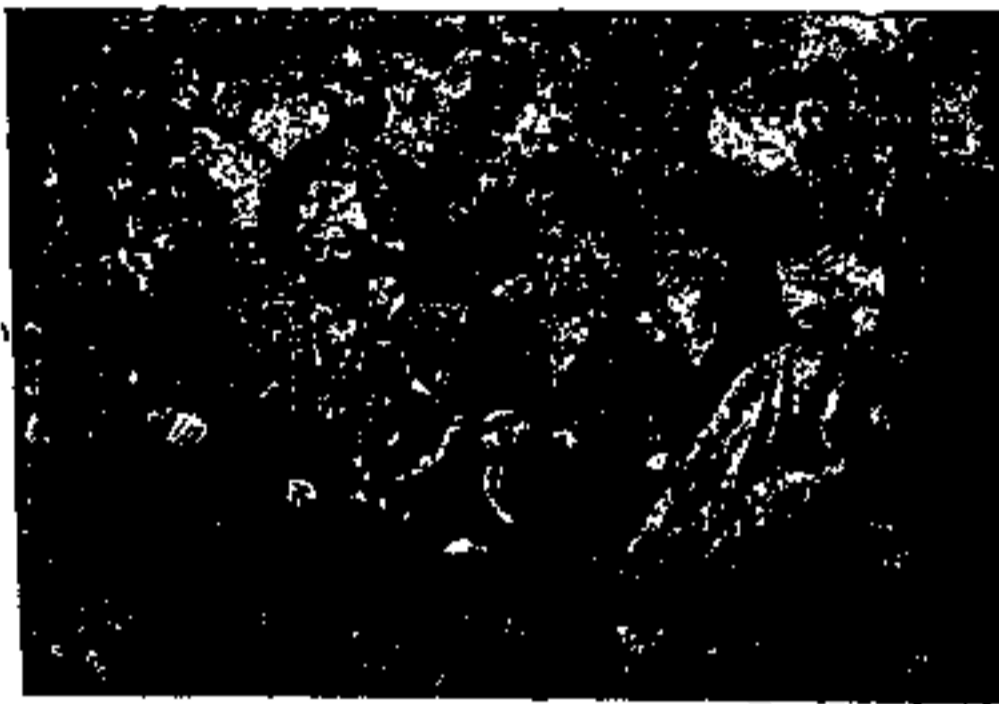
دستور مکرم و مشیر مفتح نظام العالم مدیر امور الجمهور بالفکر الثاقب متمم مهام الانام بالرأی الصائب مهتد بنیان الدوله والاقبال مشید ارکان السعاده والاجلال المهفوف لصنون عواطف الملك الاعلیٰ ضبطیه مشیری الوب برنجی رتبه مجیدی نشان ذیشاننی حائز و حامل اولان وزیر حسین پاشا ادام الله اجلاله و فخر الامراء الکرام معتمد الکبیر الفخام ذوالقدر والاحترام صاحب العز والاحتشام المختص بیزید عنایه الملك العلام میر میران کرامدن عکا سنجاغی متصرفی در دنجی رتبه مجیدی شان ذیشاننک حائز و حاملی هادی پاشادام اقباله و قدومه الذراب المتشرعین عکا نایبی مولانا زید علمه توقيع رفیع همایونم واصل اولیجق معلوم اوله که مقدا ایرانده بابی فامیله بر مذهب ظهور ایدهرک بونلرک شیخلر نندن بعضلرینه ایران دولتتجه مجارات ایدلدیکی مثللو برازی ده طرد و دفع انوند قلری جهته بونلردن شیخ میرزا حسینعلی و صبح ازل و برادرلری و رفقا سی حمله ادرنه به گوندلر لمشدی مرقوم شیخ حسین علی صبح ازل ایله رفقا سندن طوبجی قائم مقام لقننن مخرج آقا جان بک (۱) ایله قره باغلی شیخ علی سیام (۲) و خراسانلی میرزا حسین نام دیکری مسکن قاسم و محمد قدوس (۳) و عبدالفقار و درویش علی و اصغهانلی محمد باقر نام شخصلرک مخابرات مفسد تکارانه ای وقوع بولر یعنی استخبار اولونسیله اشخاص حر قومه اخذ و توقیف ایله دیوان احکام (عادلهمده تشکیل اولنان قومیسیموند تدقیق اولوندیفنیده بدلر نده بولنان کاغذ و رسائلک مدلول و ماللرینه و کندولرک احوال و افعاللرینه نظراً مرقوم شیخ یعنی صبح ازلک کندوسنه عربی و فارسی بر کتاب نزولندن بعثله بر نوع نبوتی متضمن مهدیلک ادعاسنده بولوند یعنی اگلاشلمش بومثللو ارباب ضلالک شو بولنده حرکت

۱ - مقصود میرزا آقاخان خادم الله کاتب وحی باواهی است ۲ - سیاح

مقصود حاجی سیاح است که سیام نوشته ۳ - غیر از قدوس مشهور است که در طبرسی کشته شده .

قیامگیری جاهل اولان برطاقم اهل سلامك اغفالی مقصدینه مبنی اولدیغنه بنادیوان حرب احکامی اقتضاسنجه مرقوملرک نفی ابدایله مجازاتلری لازم کلمیش و اگرچه مرقوملرک علی صبح ازل امرلریله مقتدی اولملرینه نظراً برنجی طوبخانه عامره قائم مقام لغندن مخرج سلماسی آغا جان بك ترویج افساد اتلرینه خدمت ایلمش اولمسندن ناشتی ایکنجی قره باغلی شیخ علی صیام و خراسانلی میرزا محمد حسین نامدیگری مسگر قاسم و مرقوم علی صبح ازلک و کیلی قدوس و اصفهانلی محمد باقر و شیخ میرزا حسینعلی و صبح ازلک برادرلری میرزا موسی و میرزا محمد قدوس و احباسبندن عبدالغفار و خدمتکارلرندن درویش علی نام کیسه لری دخی فضلہ اتباع و اقتدایله اوچنجی درجه ده طوتولملری لازم کلورایسه ده عبارتة قانونیه ده علی الاطلاق اول انفاقلر دبولنان کولنن کیسه لره صراحتی بولنمق ایچون درجه تعییننه لزوم گوسترمش ایدیکندن جمله سنک محل بعیده یه نفی ابدایله دفع و تقریبی و فقط قانون جزا احکامی حکمینجه نفی ابد جزاسی حبسی جامع اولد بندن بولنر کیسه چکاری محللرده حبس او انمازلرایسه فرار و یا خود مملکت ایچریسنده گزه رک برطاقم کسانلی اضلاله اجتسارایده جنگلرینه بناء قلعه بند صورتیله معیوس بولوندیریله حقلرینه ضمیمه ترتیب مجازاتلری قلمسی قومیسسیون مذکور جانیندن بامضبطه بیان اولنمش اولوپ واقعا مرقوملر بولند قلمری محللرده گرک اهالی و گرک بربریله اختلاط ایتدیرلمه مک اوزره قلعه ایچنده برخانه ده اقامت ایتدیرلمک و هیچ بر کیسه ایله اختلاط ایتدیرلمه سنه دائر مأمورین و ضابطان طرفندن دائماً دقت و نظارت اولونمق اوزره اشخاص مرقومه عکاو ماغوسه قلعه لرینه مؤبد آنفی و تقریبلری بالتنسب کیفیت طرف شاهانه مه عرض ایله لدی الاستیدان برمنوال مجرد اجراسی خصوصنه اراده ملوکانه م مهابت صدور اولمش موجبجه اشخاص مرقوموندن صبح ازل ایله رفقا سنک قبریسی جزیره سنک نفی و تقریبلری ایچون دیگر بر امر شریفم تصدیق قلمش اولمقین سز که ضبطیه مشیری مشار الیه سنه مرقوموندن شیخ میرزا حسینعلی و آغا جان بك و اوغلی محمد قدوس و میرزا موسی و میرزا محمد قلی و درویش علی نام شخصلری اقتضای وجهله تحت الحفظ مؤبداً عکایه نفی و از ساللرینه زویت ایلیه سزه سز که متصرف و نایب مومی الیهما سز مرقومونک اول طرفه وصولر نه قلعه ایچنده برخانه ده مؤبداً منفیاً اقامت ایتدیرلمسنه هیچ بر کیسه ایله اختلاط

ایتدیرامه مسته مأمورین طرفندن بغایت دقت و نظارت و خطوه واحده مهمل
آخره حر کتله رینه رخصت اولمیوب هر حالده فرار و معانظه لرینه اعتنا و صرف
مقنوت و وصول لرینی بیان و اشاره مبادرت ایله سز تعریراً فی یوم الخمیس
من شهر ربیع الاخر سنه خمس وثمانون و مائین و الف .
توضیحاً اغلاطی چند در این فرمان دیده میشود که باید آنرا اغلاط
مطبعی دانست ولی چون ما تخصص در انشای ترکی ندازیم باصلاح آت
اقدام ننمودیم .



عکس کسانی است که
اسامی ایشان در فرمان
مذکور است باستثنای
بهار ازل و باضافه عباس
افندی و برادران کوچکش
که در وسط نشسته اند و
این عکس در ادرنه در
همان اوان حرکت و
تبعیدشان گرفته شده است

☆ (تنبیه) ☆

پوشیده نماید که عباس افندی در مواقع بسیار اشاره با اهمیت ایام
توقف ادرنه کرده میگوید مأمورین خارجه نزد بها آمدوشد میگردند و او
را اهمیت میدادند و حتی یکوقتی شفاهاً چیزی از او شنیدم که همان را در
در تاریخ نگاشتم همان تاریخ که در تحت نظر خودش قرار گرفته و
آن شرحی است که در صفحه ۳۸۱ آن کتاب درج است راجع بنیابت قونسل
فرانسه که در اوان تبعید بها از ادرنه بحضور آمده و تکلیف کرده که شما
از تبعیت اسلام منصرف بشوید تا شما را با اروپا بریم و بها استنکاف کرده .
اکنون میگوئیم اگر اینهم مانند سایر حرفها جعل و تصنع نباشد دلیل است
براینکه بعضی از مأمورین خارجه دانسته بودند که او خائن ایران و اسلام
است و میخواهند او را آلت سیاست خود سازند و اگر او آلت سیاست بعضی
نشده برای بعضی دیگر آلت شده و بالاخره پسرش عباس افندی با اینکه
فکر باطن و سیاست خائنانه خود را علنی نکرده باز حسب مفروض بریاست

سبب شده که در بعضی موارد پرده از کارش برکنار رفته و شاید این معنی را در طی يك قطعه عکس دیگری که درج میشود بیاییم عجزالتا همین قدر می گوئیم که ممانعتهای شدیده که عباس افندی در الواح خود باتباع کرده و تا کیند مینماید که زنهار در سیاست دخالت نکنید خودش یکنوع سیاستی است که باید آنرا همان سیاست تر کمائی و نعل و اژ گونه تعبیر کرد و مقصودش از این اذکار آن بود که وطنخواهان ایران را اغفیل نمایند که گویا او ابدأ سیاستی در نظر ندارد و فقط روحانی است و بالاخره هر خیانتی متصدی میشود کسی ملتفت نباشد فضلا از اینکه پیروان خود را هم میشناخت که اگر اجازه تصرف در سیاست بایشان بدهد چون مردمان نالایقی هستند او را مفتضح خواهند کرد ولی هر جا شخص لایقی را دیده دستورها داده و حقه ها زده و اینست که هر يك از اتباعش که توانسته اند خود را در يك گوشه بکنجانند و آلت خیانتی شوند ولو بعنوان جاسوسی بوده فرو گذار نکرده اند و خلاصه اینکه آنی فکرش از دخالت در سیاست فارغ نبود منتها اینکه نتوانست کار خود را بجائی برساند والا از وضع تشکیلات ایشان که در جای دیگر اشاره خواهد شد هر کسی خواهد دریافت که او چه هوایی بر سر داشته و هنوز هم جانشین او بکلی مایوس نشده آن فکر را تعقیب مینماید .

ولی در آتیه با بیداری ملت ایران و نالایقی رئیس کنونی بهائیان امید است دست ناپاک ایشان از دامان ملک و ملت کوتاه شود و اگر ایشان بعضی اصلاح دنیا آمده اند ایرانرا برای دست آخر بگذارند یعنی اول سایر ممالک را اصلاح کنند و هر وقت ایرانی دید که بهائیت در یکی دوسه مملکت از ممالک دنیا رسمیت یافته و با اصلاحات موفق شد و پارلمانها و در بارهای آن ممالک و احراز و اشغال کرد آنوقت ایرانی هم تاسی خواهد کرد عجزالتا ایرانی این مصلح دنیا را لازم ندارد ؛ اکنون این مقال را بدین دو بیت که ده سال قبل سروده و در کتاب تاریخشان گنجائیده ام و امروز نتیجه میدهد بپایان میرسانیم
(دویتی)

اهل ایران همه در خواب و قلبی بیدار باز شد دفتر نجوی بزبان اسرار
عنقریب است که صبح آید و خورشید دهد راز و نجوای کسان شهره شود در بار بار

تصنع و دورویی

در نشر کتب و رسائل

یکی از آلات و ادوات فریبندگی حضرات در طرز اشاعه کتب و رسائل

است که همواره این حالت با هر لوح و رساله ایشان توأم بوده مشهورترین کتب میرزا بهایقان و هفت وادی و قدس و مبین است با رساله ابن ذکب با اصطلاح خودشان و معروفترین کتب عباس افندی یا میرزا عباس مقاله سیاح و مفاوضات است و اخیراً هم سه جلد از مکاتیب عبدالبهائیا را شیخ فرج الله طبع و توزیع نموده و خوشبختانه چند لوح یا مکتوب از آن مکاتیب آثار قریحه آواره است که شیخ کردی تشخیص نداده و بجای آثار و مکاتیب عبدالبهائیا طبع و نشر نموده و این را در جای دیگر توضیح میدهم. طرز نگارش و نشر این کتب برخلاف همه انبیای بلکه برخلاف همه نویسندگان یک طرز خادمانه و درونی بوده که نظیرش در عالم دیده نشد.

(کتاب هفت وادی)

مثلاً کتاب هفت وادی بطوریکه آقای نیکو اشاره کرده است عیناً هفت وادی شیخ عطار است که از نظم بشر آورده و کلمات سایر عرفا را بآن مخلوط و مزوج کرده و این هنر شاگردان مدارس است که معلمین برای امتحان قریحه و انشا نظمی را بایشان میدهند که نثر نمایند و اتفاقاً در همین اوقات که من خود بتدریس ادبیات در مدارس متوسطه مشغولم بکرات دیده‌ام بعضی از شاگردان خوش قریحه بقدری نظم را خوب نثر میکنند که بمراتب از میرزای نوری که این هنر خود را عطیه آسمانی پنداشته بهتر و برتر است مقدمه هفت وادی و چهار وادی که بقبول آقای نیکو خوب بوده را یکدفعه یازده وادی نام مینهاد اقتباس از عرفای قبل است و تصرفی که میرزا بها کرده همان تأویل عجیبی است که بر نام گنجشک جسته ! و طالبین باید بفلسفه نیکو یا خود هفت وادی مراجعه کنند و بخوانند و بخندند و با وجود این در اوائل چنان و اتمود میگردند که گویا از این کتاب بهتر و ادبی تر کتابی نیامده و برای الوهیت میرزا همین کتاب کافی است ! (۱)

(۱) از غرائب اینکه امسال سال ۱۳۱۱ شمسی است در منزل آقای قربان کتابی خطی دیدم مشتمل بر چند رساله در عرفان که هیچ دخلی بی‌هائیت ندارد از جمله آنها همین هفت وادیست که میرزا حسینعلی بها بخود نسبت داده و معلوم شد اینهم سرقت بینی است که میرزا از عرفا کرده و تغییرات جزئی در عبارت آن داده و بخود منسوب ساخته و آن کتاب آلان در نزد من موجود است .

(آشی)

کتاب ایقان یا خالویه

اما ایقان بدون شبهه در مدت دو سال که آقای میرزاخدا در سلیمانیه و در کوه سرکلو انزوا داشته در آن گوشه فراغت این دوهزار بیت کتابت را انجام داده و شاید پنجاه دفعه پاک نویسی کرده و عیوب آنرا بیرون نموده است و با وجود این آنرا خالی از عیبی نتوان شناخت و اگر باور ندارید همان طلبه ایقان را بخوانید تا با آخر خواهید فهمید زیرا بدون مقدمه چنین شروع میشود (الباب المذكور فی بیان ان العباد لن یصلوا الی شاطی بهر العرفان الخ) و ختم میکنند بکلمه (مطیورا) که هر دو غلطی فاحش و رکیک است فضلا از اینکه مطالب آنها عیناً متغذ از کتب عرفا است خصوصاً عرفای نقشبندیه که میرزا بها در سلیمانیه با ایشان محشور و حتی نزد شیخ عبدالرحمن مرشد صوفیه متلمذ بوده و در اسرار مسافرت و عزلت در سلیمانیه منظور نظر بوده است یکی آنکه نزد مسلمین وانمود شود که او طالب ریاست و نزد اهل بیان اظهار شود که ایشان از مخالفت ازل اندیشه ناک بوده اند و دوم وانمود میشده است که مقصود از انزوای این شخص تکمیل علم کیمیاست و بالاخره هم همین شهرت بود که از باب طمع را بگرد او جمع کرد و بجای اینکه بهره از او ببرند از هستی ساقط شدند و گمان نرود که این سخن موهوم و یا متزلزل است من خود در کرمانشاه امتحان کردم که مردم تاچه اندازه باینگونه خدعها پاینده میشوند .

الکلام یجر الکلام

در کرمانشاه روزی شخصی نزدم آمد که از سخنانش دانستم در حق من حسن ظنی دارد و گمان کرده است من دارای صنعت کیمیا هستم لهذا محض اینکه تصوراتم در حق بها تکمیل و عملی شود مانند خود بهاء با آن شخص از در دورویی و حرفهای دوپهلوی بصحبت وارد شدم و اصطلاحات حکمای قدیم را که در این صنعت میدانستم بر شمردم گاهی از حجر سخن گفتم و دمی از شمس و قمر و گاهی از بیضه شقرا گفتم و دمی از ارض بیضا . وقتی بحمام ماریه اش بردم و دمی مهرهای سلیمانیش بر شمردم گهی از بول الصبیان گفتم و وقتی از ذهب ابریز و عقیان یکدم بیول العجلش افکندم و دم دیگر بخدل و خمر دلالتش کردم یکوقت آثار ذهب طایر را بر شمردم و وقت دیگر زبیق فرار را بدمس بردم گاهی از کبریت و نوشادر تمجید کردم و دمی از طلق و عقاب تنقید کردم گاهی شعر سابقین را برایش خواندم که

و شیناً یسبه البرقا	خدا فرار والطلقا
ملکت الغرب والشرقا	اذا مزجتہ سبحاً

گاهی این کلام منسوب بامام راشهد آوردم که

خدا لعنید المزغفر و زنجار النحاس الاخضروا جعل بعضه ماء و بعضه
 ارضاً و افلح الارض بالماء وقتی شعر شیخ بهائی را برایش خواندم که
 از طلق درهمی وز فرار درهمی آنکاه از عقاب دو جزء مکرمی
 پس حل و عقد کن تونه با کوره و دمی والله شاهد هو اکسیر اعظمی
 بالاخره شنونده دیوانه وار نمره بزد و از جای خود برخاسته خویش
 را بر قدمهای مبارک من ! افکند و دامان گرم را گرفت که اکسیر اعظمش
 بنخشم و حجر مکرمش دهم صنعت قمرش آموزم و یا شمس در کیسه اش
 اندوزم بدو بیضائی آشکار کنم و صدفه بیضا و عمرائی بدیدار سازم (نامحرومش)
 نکتم و مایوس و مغرورم و نمایم .

لهدا نوازشش کردم و وعده اش دادم که اگر مقدر باشد بمراد دل
 خواهی رسید و او در مدت نه ماه هر روز آمد و هر شب رفت هر صبح
 آستانم را بوسید و هر عصر چیزی از من پرسید ولی آخر مقدر نبود
 (زیرا چیزی نمیدانستم) و تنها استفاده که از من برد آن مقدار عمری بود
 که در معاشرت بامن هدر داد و چندی از کارش بازماند و اگر بی وجدان
 بودم کلاهش را میبرد و گوشش را میبریدم زیرا نسبتاً بی چیز نبود جز اینکه
 این حرکت خلاف وجدان را نکردم و هنوز از بیطمعی خود خوشنودم
 و او هم چون طمعی ندیده هنوز دل نبریده و پس از ده سال میشنوم که
 چون نام مرا شنود آب در دیده گرداند و گوید آواره نخواست این صنعت
 را بجا یاد دهد والا دارا بود !! و بهره که من از اینکار بردم تکمیل تجربت
 بود که بدانستم آدمی بدمی فریب میخورد و بها از همین راهها نفوس اولیه
 را فریب داده .

❖ (بازگشت بمطلب) ❖

بازی سخن در این بود که این افزوای رزقها که فقط برای تألیف
 دوهزار بیت کتاب ایقان بود یا شر کردن هفت وادی شیخ عطار بصورت
 وانمود شد که محض تکمیل صنعت کیمیا است و این بود که در مراجعتش
 پیغداد دستها بدامانش دراز شد و پنجاه شهت نفر از بایبهای چسته گریخته
 تقیم کویش شدند و شب و روز جان میکنند و کسب میکردند و نیمی از

دسترنج خود را به میرزا خدا میدادند که روزی ده برابر از کیمیای او بهره بردارند و هر کس هم با ایشان طرف معاوره کتبی و شفاهی میشد از دور و نزدیک باو میفهمانیدند که این خدا دارای کیمیا است ولی بعد از شصت سال هنوز آن کیمیا از دمس بیرون نیامده است !!

حالا به بینیم آن کتاب ایقان که نتیجه دو سال عزالت بود بچه صورتی

نشر شد ؟

آری انتشار دادند که خالوی سیدباب در باب بابت همشیره زاده اش شبیه داشته و سئوالاتی نگاشته و بفاصله شبی یا چند شبی این کتاب در جواب او نازل شده و لهذا آنرا هم گاهی برساله خالویه مینامیدند که سیاست ترکمانی با آن همراه باشد.

❦ (کتاب اقدس) ❦

واما کتاب اقدس روح احکام و مسائلش از حاجی ملا علی اکبر و زین القریین و مشکین قلم است که کتباً و شفاهاً هر چه بنظرشان خوب آمد بمیرزا خدا پیشنهاد میدادند و او در قوالب الفاظ عربی در آورده در آن عربیهای عجیب هم پسرهای خود را دخالت داده با مشورت ایشان شریعت میساخت و عبارت میپرداخت و این از قضایای مسلمه است که میرزا محمد علی غصن اکبر در آن اوقات بطوری مورد توجه شده بود که ادعای شمس الشموسی کرد و خود را از پدر خویش برتر خواند و عباس افندی حسادت ورزید و سعایت کرد تا آنکه پدرش باطراف نوشت که اگر آثاری از قلم اغصنان سرزند که مورد توجه شما شود آنرا از تأییدات ما بدانید .

باری غرض این بود که شریعت سازی و عبارت پردازی بها در ابتدا بکرمک برادرانش میرزا موسی و میرزا محمد قلی صورت می بست و پس از بلوغ و رشد پسرهایش بکرمک ایشان انجام مییافت فضلا از اینکه قسمت همده آنها هم از قریبه و فکر میرزا آقا جان خادم کاشانی سرزده است و از این است که چون بدقت در الواح و آثار منتشره مطالعه شود اختلاف طرز و روش و انشا و تاویلات و عرفان بافی نظم و نثر این ترهات بقدری زیاد دیده میشود که همان اختلاف وارد بارده بانسان میفهماند که این احکام و مطالب از قریبه بکنفر و بقوة الهام صادر نشده و دقت هم در اصلاح و تصحیح آنها بعمل نیامده چنانکه گفتیم یکجا در اقدس حکم زنا بنه منقال جزای نقدی تعیین شده و یکجا در رساله سئوال و جواب حکم آن معوق

و جو کول به بیت العدل موهوم گشته و اینجاست که آیه مبارکه قرآن کلاماً مورد توجه میشود (لو کان من غیر عند الله لوجدوا قبّه اختلافاً کثیراً) و مهمتر از همه اینکه آثار باب و بها بجای اینکه سهل و مستمع باشد ضعب و مبتذل است از فرط تعقید و ابهام و تکرر در لفظ و سایر معایب کلامیه

† (همین یا سوره هیکل) †

اما کتاب همین یا سوره هیکل عبارتست از یک سلسله الفاظی که متضمن هیچگونه حکمت و صلاح و دستور العدل کانی نیست برای مقصدی و عربی‌هالی است مرکب از الفاظ مفرده که مفرداتش عربی و ترکیبش نه فارسی است و نه عربی و اغلب آنها در طی خطباتی است که بصورت خوانده میشود که گویا میرزا بها بانسان مهمی و بغاقان و سلطانان خطاب میکنند و گاهی هم اسم میبرد « ان یا ملک الروس اسمع نداء الله الملك المبین القدوس » و یا اینکه خطباتی بلکه لندن (ویکتوریا) میکنند ولی هنگامی که در روح این کلمات استقصا شود دیده میشود که بشهادت تاریخ این کلمات در طول حیات بها از زیر دوشک بیرون نیامده و تازنده بود تا کید میشد که کسی بر مضامین آن کلمات آگاه نشود حتی بعد از آنکه آنرا در هندوستان با کمال احتیاط طبع کردند نسخه مطبوع آنرا بکسی نیدادند مگر آنکس که مسلم باشد که از گوسفندان بی اراده بها شده و بالاخره جز عریضه که بناصرالدین شاه نوشته شده و معلوم نیست که آن عریضه عیناً این لوح است که انتشار داده اند یا چیز دیگر بوده آن کلمات نیز نه تنها بنظر سلاطین نرسیده بلکه کسی جز معدودی از معارم اسرار بها بر مضامین آنها آگاه نشده با وجود این عباس افندی پس از مرگ پدرش آن کلمات زیر دوشکی را که خودش هم در ساخت و ساز آن شریک بوده و برای همچو موردی ذخیره مینموده آنها را مدرك نفوذ و قدرت پدر خویش قلمداد کرده و در مفاوضات و سایر الواح بآن استدلال نموده آری خواهید گفت در اینصورت او مرد مدبری بوده و سیاست خوبی بکار برده و عرض میکنم اگر این حرف مورد تصدیق شود باز حرف مامورد تکذیب نخواهد بود که گفته و میگوئیم طریقه بهائی منتهی نیست و بر رویه ادیان انبیاء عرض اندام نکرده بلکه سیاست مذبذبانه ایست که برای استفاده شخصی اتخاذ شده و ما عیالاً تا همین حد مسلمش سخن میرانیم و حال آنکه در سوء سیاست او هم مردمان عاقل سیاسی سخن گفته اند و برای سوء سیاست افندی همین بس است که احکام بیت العدل را اولو موهوم بود ولی چون ساخته دست

پدرش بود خوب بود میدل بعکم وراثت و ریاست شوقی افندی نکرده باشد
نسل بعدنسل و بدون شبهه این بار سنگین ننگین را عاقبت همان گوسفندان
هم ازدوش خود خواهند انداخت پس در حسن سیاستش هم حرف است و ما
را مجال تطویل کلام در این مقام نیست

مجملاً برگردیم بموضوع کتب والواح که تاکنون يك کتاب ولوحی
از این پسر بطور سادگی و آن قسم که بوده نشر و اشاعه نشده است
* (کتاب مفاوضات) *

مثلاً مفاوضات عبدالبهّا که نتیجه فکر سالیان دراز او بوده چنین وانمود
شده است که مسس بارنی مادام مسیو دریفوس بر سر ناهار سؤالاتی کرده و
عباس افندی مرتجعاً این جوابها را داده است باینکه اگر هم چنین بود اهمیت
نداشت زیرا بقدری سهو و اشتباه و غلط و فلسفه های معوج در آن کتاب موجود
است که باید چندین کتاب در کشف اغلاط آن يك کتاب نوشت معیناً این
وانمود هم غلط و بی حقیقت است که این سخنان صحبت سر ناهار باشد بلکه
نتیجه نگارش سالی سه چهار است نه صحبت سر ناهار چنانچه در سال (۱۹۲۳)
میلادی که از لندن بیاریس وارد شدم عیناً این سخن را خودم از مسس بارنی
دریافتم در شبی که بارنی مادام دریفوس مرا بکشمش پلوا ایرانی مهمان کرد
در طی صحبت پرسیدم در آن موقع که شما مشرف بودید و مفاوضات تنظیم
میشد چند مدت در عکا ماندید ؟

فوری از روی سادگی جواب دادم بیش از چند روز توقف نکردم
و مفاوضات را پس از چندین سال سر کار آقا نزد ما فرستادند و فرمودند این
کتاب برای ایران خوب است و میخواهیم نام شما در مشرق مشهور شود لهذا
بنام شما میل داریم طبع شود !!

خلاصه بارنی مقصود مرا نفهمید زیرا سابقه ذهنی نداشت ولی بنده
مقصود عباس افندی را فهمیدم چه که سابقه ذهنی داشتم و اینگونه تقلبات او
را در هر لوح و کتاب و مطلب و مرامی شناخته بودم

* (توضیح مختار) *

پوشیده نیست که مطالب مفاوضات بر دو قسم است قسمی راجع بتاویل
آیات تورات و انجیل است و قسمی دیگر راجع بعقائد اشاعره و وحدت وجودی
و تاسخی و امثالهم که کلمات مجمله از ایشان در مفاوضات بصورت تزلزل و
تجمعج بیان شده گاهی طرداً للباب بعضی از آن کلمات مورد اثبات و گاهی